



رهائی

در این شماره :

نگاهی به وضع رژیم و اپوزیسیون

و

نکاتی پیرامون مشی آینده چپ

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۲

اسفند ۶۱

A

230

1-3(2)

نگاهی به وضع رژیم و اپوزیسیون

و

نکاتی پیرامون مشی آینده چپ

در يك سال و نیم گذشته شاهد برقراری اوضاع و احوالی بودهایم كه رهوس برجستهی آن را در بخش های زیر بررسی می كنیم:

الف - وضع رژیم ، موفقیت ها و مشكلات مرحلهای آن در عرصهی داخلی .

ب - وضع اپوزیسیون .

ج - سیاست مرحلهای قدرت های جهانی .

توضیحاتی پیرامون هر يك از مسائل فوق به عنوان روشنگر زمینه برای درك وضع كنونی رژیم و اپوزیسیون و از آنجا اتخاذ مشی آیندهی چپ ضروری است .

وضع رژیم

این بخش خود به دو قسمت ، موفقیت ها و مشكلات ، تقسیم می شود .

موفقیت های نسبی رژیم

۱ - موفقیت نسبی در زمینهی سرکوب نیروهای سیاسی . در این زمینه به جز استفاده از اشتباهات اپوزیسیون كه بحث آن جداست ، اهرم اصلی و حربهی موثر رژیم توسل به عریان ترین و رذیلانهترین تدابیر سرکوب بوده است . در این باره گزاف نمی توان گفت ، واقعیت ها آن قدر خشن و وصف ناشدنی هستند كه بیش از این به قوهی تصور هم باورنکردنی می نمودند . اژدهای لئیم و ماقبل تاریخی در اثر زمین لرزه سراز اعماق خاك به در آورده و نسبت به همه چیز و همه موجوداتی كه تاریخ پس از آن به وجود آورده است كینه می ورزد . نفیر شوش خشك و تر را باهم می سوزاند ، و این قدرت اوست . ماقبل تاریخی بودن .

رژیم های سرکوبگر همواره نوش و نیش را باهم عجین کرده اند . این رژیم اما نیاز به چنین معجونى - یا شعور و توانائی ترکیب آن - را ندارد (۱) . پادشاه دشمنانش مرگ است و هدیه برای دوستانش شهادت .

(۱) در اینجا شاید فرمان هشت ماده ای اخیر خمینی ناقض حكم اراغشده محسوب شود ولی به نظر ما چنین نیست . گرچه همه ی عواملی كه منجر به صدور این فرمان شدند روشن نیست ولی بجز مسئله ی دعوای داخلی حاكیمه مسئله ی عقب نشینی حاكیمیت بخاطر نگرانی از ناراضیاتی فزاینده ی مردم مسلمان نقش مهمی داشته است . این عقب نشینی را به حساب " نوش " از جانب رژیم نباید گذاشت . بین آن چیزی كه يك رژیم آگاهانه به منظور فریب مردم میدهد و آن چیزی كه در عقب نشینی يك رژیم مبهم مردم میشود تفاوت هست . در اولی چیزی به ظاهر مثبت سهم مردم شده و در دومی از آن چیزهایی كه از ایشان گرفته شده است بخشی كمتر میشود . منفی رژیم حق گوش كردن به موسیقی - امری غیر سیاسی - را از مردم گرفته بود و حالا حضرت امام میفرماید اگر کسی در بیستوی خانه اثر به آن گوش داد ، مزاحم او نشوید . این را به سخنی میتوان به حساب نوش دادن رژیم گذاشت . بنزین كویی میشود و بعد كوبن ها ملغی میشود . این را نوش دادن نمی گویند . روی این حساب آن كفته ی شوخی و ارطاغوتی ها درست است كه دلیل دزد بودن شاه این است كه كوبن های مردم را بالا می كشید و به کسی نمیداد هاست ، و آن روی سكه همین تبلیغات رژیم است كه گویا رفع بلا از چند فقره مایحتاج عمومی را بایسد جشن گرفت و از رژیم جمهوری اسلامی تشكر كرد !

بقیه زیرنویس در صفحه بعد

کل نفس ذائقه الموت. بدین ترتیب، فهم شیوهی کار رژیم در این زمینه دشوار نیست. در این جا نه از امتیاز دادن ها، نه از استفاده از "اصلاح طلبان" و "مسالمت جوینان" در مقابل مخالفین سرسخت، نه از بهیود حتی موقت سطح معیشت مردم برای جلوگیری از گسترش نارضایتی، از هیچ یک خبری نیست (۲). شاید هم رمز موفقیت - موفقیت در قاموس رژیم اسلامی - همین باشد. با سرچنان به سر حریف بکوب کسه مغز هر دو تایتان، تلاشی شود. او کشته می شود و توشه مید می شوی. و چقدر انبوهند داوطلبین شهادت. خود را نقریبیم. خود کنی در ابعاد وسیع است و پیام آن چه چیز می تواند باشد جز به نحو ریشخند آمیزی شهادت ناگاهانه بر این امر که در خون خود و دیگران غوطه خوردن بهتر از ادامه ایس زندگی است. در این جا هیچ چیز جز ادامه ای رنج و بدبختی نیست. به صف داوطلبین جنگ اگر نگاه نکرد هاید، بنگرید. در آن جا اما، در آن جهان، شاید آنچه را که خداوند قاسم جبار اکنون برای مان حرام شمرده است، خداوند بخشنده و مهربان حلال داند. این پیام شهادت طلبان است. صف های انبوه آنان به نحو رقت انگیزی در اجزاء و در کل شهادت بر این پیام مظلومانه می دهد.

۲- این را نیز علی الحساب باید به حساب موفقیت رژیم گذاشت. با وجود گسترش نارضایتی، رژیم هنوز اعتماد بخش هایی از محروم ترین توده ها را با خود دارد. زمینهی مذهبی و استفاده از آن بلاشك عنصر مهمی است. قدرت رژیم در تحمیل ایدئولوژیک وسیع، تبلیغات بی حد در سراسر کشور، استفاده از هر خرافه و سنت مذهبی برای تهییج، تخدیر و منقاد کردن مردم، به وجود آوردن سازمان های خودی چون شوراهای و انجمن های اسلامی در هر کوی و برزن و اقتدا به پشتوانه ای توده ای که از این طریق فراهم کرده است غیر قابل انکار است. معینا این تنها عامل نبوده است و نباید آن را تنها انگیزه ی بسیج مردم (به خصوص در میان دهقانان که عنصر مذهبی در آنان به قدرت خرده بورژوازی شهری نسبو ده است) دانست. اقدامات سطحی ولی مخصوص رژیم در روستاها را نباید دست کم گرفت. از آن مهم تر موفقیت رژیم در بهره برداری و تبلیغ در مورد همین اقدامات ناچیز بوده است. جوی که در بسیاری از روستا ها حاکم است این است که رژیم میخواهد کاری برای آنان بکند ولی مخالفین داخلی و خارجی نمیگذارند. همین اقدامات سطحی که انجام شده یک بار و هزار بار به عنوان بهترین سند حسن نیت رژیم به ایشان ارائه شده و تا اندازه ای نیز بی تاثیر نبوده است. در تماس با افراد بسیج و سپاه از روستاها چنان جوی ترسیم می شود که حیرت انگیز است. جو روستا هنوز به مقدار قابل توجهی در دست رژیم است. اگر جوان کارآمدی نیستی، رفتن به بسیج حد اقل معاش را تأمین می کند و اگر کارآمد هستی و می توانی بجنگی به طریق اولی باید بجنگی. برای نرفتن به جنگ باید دلیلی ارائه دهی. جو روستا چنین حکم می کند. تعداد خانوارهایی که همه ی مردان آن ها بسیجی شده اند کم نیست و تعداد مجروحین و معلولینی که به دنبال یک رویا زندگی خود و خانواده هایشان را طاقت فرسا کرده اند، بیش از آن است که بتوان نادیده گرفت. در بوجود آوردن این جو، مذهب از دو طریق نقش داشته است:

اول اعتقادات مذهبی خود مردم و دوم نقش عمده و اگر می مذهب. از آخوند ده و شوراهای اسلامی تا "مومنین" و نظائرهم که جمعا به صورت مؤسسات یا نهاد هایی حاکم بر شئون مختلف زندگی مردم و تعیین

بقیه زیر نویس از صفحه قبل:

البته باید توجه داشت که همین میزان مختصر عقب نشینی رژیم که صرفا در مسائل مربوط به "فسق و فجور" بوده در حدی است که بهر حال رژیم حتی در این چند سال گذشته زورش نرسیده مردم بهر حال به جنایات عظیم مانند کوش دادن به موسیقی ادامه میدادند و بنا بر این فرمان خمینی به رسمیت شناختن آن چیزی است که در وفاق کور موجود بوده است و اکنون یک آخوند شارلاتان آنرا به مردم اهدا میکند (و باز باید توجه داشت که درست در همین دوران است که در زندانهای رژیم برآستی حمام خون راه افتاده است) ●

(۲) در مورد این حکم توضیحاتی ضروری است. بجز در دوران اولیه ی جمهوری اسلامی که به گفته ی خود حضرات روحانیت هنوز تجربه ی کافی برای گرداندن امور کشور را نداشت و لهذا ضرورتا و اجبارا از "اصلاح طلبان" و "مسالمت جوینان" و بخوانم فرصت طلبان جبهه ی ملی و نهضت آزادی کمک گرفته شده سیاست رژیم در دفع و جذب نیروهای سیاسی بینابینی بوده است. رژیم حتی امتی ها و مبعیست ها را به زور در اپوزیسیون جامید هد ●

کنند می جو روستا شد مانند. با این همه، همه چیز را به حساب این عوامل مذهبی نباید گذاشت. اقدامات رژیم بی تأثیر نبوده است، رژیم توانسته است برای بخش مهمی از توده های روستائی خود را مردمی بنمایاند و گرچه این تعداد رو به کاهش است ولی هنوز قابل توجه است (۳). در این زمینه باید گفت که در تاریخ ایران جامعه روستائی به جز در ادوار معینی از جامعه مدنی مجزا بوده و روستا نقش مهمی در فعل و انفعالات اجتماعی بازی نکرده است. لاقلاً در تاریخ معاصر، این اولین بار است که وزن روستا حس می شود. حرکت و بسیج روستائیان پدیده می مهمی است. گرچه در کوتاه مدت این امر به نفع رژیم بوده است ولی احتمالاً به حرکت افتادن - و شاید با قدری تأمل سیاسی شدن - روستا نتایج مطلوبی در ترقی اجتماعی بازی خواهد کرد. کافیت به نمونهی انقلاب سفید توجه کرد.

۳- جنگ. تا همین چندی پیش، پیشرفت جنگ را از چند جهت می شد به حساب موفقیت رژیم گذاشت. قدر مطلق پیشرفت و عقب نشینی روی هم رفته به نفع رژیم بود یعنی توانست زمین های اشغالی را ولو به قیمتی باور نکردنی پس بگیرد. علاوه بر این وجود جنگ ارتش را در وضعی قرار داد که نتوانست مزاحمتی جدی برای رژیم فراهم کند. رژیم در عین حال دست به تصفیهی وسیعی در ارتش زد و حتی در موارد بی شماری مخالفین خود را اعدام کرد و از میان برداشت و این امریست که در شرایط عادی امکان آن برای رژیم بسیار کم بود. جنگ این امر را و بازسازی و تبدیل ارتش طاغوتی را به ارتشی که برای جمهوری اسلامی می جنگد تسهیل کرد. ما در این جا به وجود ناراضائی وسیع در صفوف ارتش کونی نمی پردازیم. نکته این است که رژیم توانسته است از خطر ارتش که زمانی خطر بزرگی برای او بود تا اندازهی زیادی برهد و ارتشی فراهم آورد که فعلاً مطیع اوست، برای رژیم جمهوری اسلامی می جنگد و تمرّد هم نمی کند. نکته پیداست که این موفقیت همان قدر مدیون هوشیاری و حماسیت رژیم در مقابل ارتش است که مرهون نادانی ها و بسی برنامه های مخالفین رژیم. و این امر بطور نمایی نه تنها در مورد ارتش بلکه در مورد بسیاری از موفقیت های رژیم صادق است. گاه حتی به نظر می رسد که اگر رژیم چنین مخالفینی نداشت این همه موفق نبود. نیز باید این نکته را اضافه کنیم که این وضع به معنای حل نهائی مسئلهی ارتش نیست. عنصر ناراضائی در ارتش هنوز قوی است و نباید کار را خاتمه یافته تلقی کرد (۴).

(۳) - طبیعی است که اشاره به این امر که پایه های توده های رژیم در روستا و عناصر روستائی (تحت تأثیر هماغ جو) است به هیچ وجه به این معنا نیست که وضع در تمامی روستا های کشور چنین است. مطلقاً چنین نیست و در بخش های بزرگی از کشور رژیم پشتیبانی وسیع در روستاها ندارد. از جانب دیگر حتی در روستاهائی که جو به نفع رژیم است این حکم قابل شمول به همه ی احاد نیست. به ویژه آن که تعداد افرادی که قادر به درک واقعیت از برای پردی اوهام می شوند روز افزون است. غرض این است که اگر جز کسانی نیستیم که معتقدند رژیم هیچ گونه پایه ی توده ای ندارد (و ما چنین اعتقادی نداریم) باید ببینیم بخش مهم این پایه در کجاست و چرا؟

(۴) در مورد سهولت به انقیاد آمدن ارتش باید توضیح داد که این امر کمتر مربوط به اپوزیسیون چپ رادیکال است تا سایر بخش ها. اپوزیسیون چپ رادیکال با آن که در میان افسران جوان و سرانازان هوادارانی داشت ولی هنوز به صورت یک نیرو نبودند. مجاهدین و بنی صدر قدرت بیشتری داشتند و از آنها بیشتر قدرت سلطنت طلبان بود. عدم موفقیت نیروهای دست راستی در ارتش تا اندازهی مربوط به بسی کفایتی و بی شخصیتی حاکم بر اجزا، سیستم ارتش شاهنشاهی بود. (در مقابل زور جا می زنند و با جادار نماز فراری کنند - یاد شهروور بیست به سر) و تا اندازهی نیز مربوط به سیاست نیروهای امپریالیستی. تا زمانی که رژیم به کشتار ترقی خواهان ادامه دهد، نیروهای امپریالیستی از همان مقدار اهرمی که در ارتش دارند استفاده نخواهند کرد. در بحبوحه ی حوادث خرداد و تیر، امریکا موضع "بی طرف" را اتخاذ می کند و به همین نسق ایادی آن در ایران (و در ارتش) "بی طرف" در این جا البته به معنای جز حمایت از ادامه ی کشتار نیست.

در کار این ها باید به مسئلهی مهم دیگری نیز اشاره کرد. در کشورهای مختلف میزان شناخت تسود ه های مردم از ارتش و از آن جا میزان نفرت نسبت به آن متفاوت است. بود هاند و هستند کشورهای کسه توده ی مردم هنوز تجربه ی مستقیمی با ارتش نداشته و بنا بر این تبلیغات طبقه ی حاکم در بی طرف نمایاندن ارتش بی تأثیر نبوده است. ارتش در آن کشورها هنوز برای همه ی مردم بی آبرو نیست. در این گونه اجتماعات امکانات غافلگیری توسط ارتش و مونر بودن آن زیاد تر است. در این زمینه خیلی نمونه ی خوبی را ارائه می دهد، اما در کشورهای مانند ایران که نقش ارتش روشن تر بوده است، خاطره ی شهروور بیست و ۲۸ مرداد و از همه مهم تر انقلاب اخیر فراموش نشده است. کارائی ارتش حتی در اقدام به عملی ساختن رویای اپوزیسیون راست - کودتا - بسیار محدود می شود. به عبارت دیگر ترکیب ارتش و مناسبات آن کسه حسارت نه اجازه و نه زمینه ی کودتا را به سهولت فراهم می کند.

وجود جنگ از لحاظ دیگر هم به قول خمینی "رحمت الهی" بوده است. جنگ به عنوان محصل توجیهی عمده برای سرپوش گذاشتن بر بی کفایتی ها به بهترین وجهی مورد استفاده قرار گرفت. برادران ما در جبهه شهید می شوند و شما ... می خواهید! مشکل چیزی می توانست به خوبی جنگ جنسی-حریصی به دست دهد. جز این، این سلاح حتی در مورد توجیه مرکب نیز به کار می رفت و تأثیرات آن تا مدت ها کم نبود.

در فواید باران رحمت الهی باز هم می توان سخن گفت جز آن که این باران بالاخره به قدری بارید که بیم سیلاب می رود. شاید یکی از علل حمله ایران به خاک عراق به نظر گردانندگان رژیم ادامه می همین باران رحمت بوده است. توقف جنگ مشکلات بی شماری می آفرید که باید محسوب می شد. ادامه می آن نقد فواید بسیار داشت که صرف نظر کردنی نبود. اما به نظر می رسد که همین جاست که باران سیلاب می شود. رژیم های فاشیستی همواره پا را از گلیم خویش درازتر می کنند و این آغاز پایان آن هاست.

۴- موفقیت دیگر رژیم که نباید به آن کم بها داد - به خصوص برای رژیمی که نظم اولیه را در بسیاری مسائل نتوانسته است به وجود آورد - مسئله ی جلوگیری از قحطی و شیوع بیماری هاست. در این زمینه باید به خصوص به امر جیره بندی توجه داشت. این امر به موقع انجام گرفت و آن قدرها هم که از رژیم انتظار می رفت بی نظم نبود. رژیم بنابر مصالح خود این امر را به مساجد واگذار کرد و نه کانال های بوروکراتیک معمول. بدون تردید اگر این امر به موقع انجام نشده بود مشکلات فراوان تری برای مردم و رژیم فراهم می آورد. با وجود جنگ و محدودیت نسبی برخی واردات به خاطر کمبود ارز (ه) و عقب نشینی هایی که در زمینه کشاورزی و دامداری وجود داشت (بند ج و د) وقوع قحطی هایی که طی آن توده های فقیر مردم کلاً مستأصل شوند خارج از انتظار نبود. جیره بندی این مصیبت را محدود کرد.

مشکلات رژیم

در این زمینه می توان عرصه های اقتصادی و اجتماعی و نظامی و دینی را از هم متمایز کرد. ۱- در عرصه اقتصادی عملکرد رژیم مرادف با شکست فاش بوده است. در این زمینه برنامه ی خود سازی و خود کفائی چیزی در حد ضحك بوده است. علی رغم های و هوی فراوان هیچ گام مؤثری در جهت خود کفائی انجام نگرفته. چهار سالی که می توانست درگون کننده باشد به کلی بدون دست آورد بوده است. نمایش های تلویزیونی در پیشرفت صنایع ملی بی مقدار و بی ارزش و برای اهل فن ضحك است و جز این هم از یک رژیم ارتجاعی ضد علم و تمدن نمی توان انتظار داشت. رژیم علی رغم ادعایش نه اهمیت این مسئله را درک می کند و نه بند های تحریر آوراید ثلوثیکس اجازه ی استفاده از منابع موجود را به او می دهد. هنگامی که ملامت تشخیص طول ریش و اندازه ی تمسبیج باشد انتظار جز این نمی رود.

در زمینه ی بازسازی صنایع نیز می توان گفت عملکردی از این بدتر ممکن نبود. صنایع به همان شدت سابق وابسته اند، با این تفاوت که در تولید سود نیز نمی کنند. اکثر این مؤسسات به حساب بیت المال و پایین نگاه داشته شدن سطح مزد کارگران به نحو اصفناکی می چرخند. صنایع بیش از پیش انگلی شده اند بر اقتصاد کشور و نه عنصری در جهت تقویت اقتصاد.

در مورد کشاورزی و دامداری اظهار نظر قطعی دشوارتر است. فقدان آمار قابل اعتماد از جمع بندی جلوگیری می کند. تردیدی نیست که بی کفایتی رژیم این بخش از اقتصاد را مضمون نگذاشته است. ولی در عین حال ماهیت این رشته چنان است که فقدان نیروی متخصص و برنامه ریزی مرکزی به شدت صنایع در آن مؤثر نیست. کشاورزی ما در گذشته نیز عقب افتاده بود و عمدتاً متکی بر کشت محلی و کار دهقانان

(ه) در چند ماه گذشته مسئله ی ارز با به حراج گذاشتن نفت و صرفه جوئی های بجا و ناجا و "تفاهم" قدرت های بین المللی به نفع رژیم تغییر یافته است. به همین جهت نیروهای امپریالیستی که ارزش هر یک از کشورهای پیرامون را با مقدار ذخایر ارزی آن قرین می دانند از بهبود وضع اقتصادی ایران (و البته نه از بهبود وضع اقتصادی مردم، چون این به آن ها مربوط نیست) سخن می گویند ●

بوده است الان هم که نور علی نور است.

بزرگ ترین منبع درآمد رژیم کماکان فروش نفت بوده است. نفت، بار جنگ، باری سامانی، بسی برنامه‌ی و همه‌ی مصیبت‌ها را به دوش کشیده است. این امر البته بدون فضل يك "رحمت الهی" دیگر — یعنی تفاهم و خواست امپریالیسم جهانی — میسر نبوده است. اکنون که پارامترهای جدیدی در میدان محاسبه آمده‌اند این امر روشن تر از گذشته خود را نشان می‌دهد. اما به لحاظ اهمیت ویژه‌ی این بحث باید جد آگانه به آن پرداخته شود.

۲- عرصه‌ی اجتماعی — شکست رژیم در این زمینه روزافزون است، ولی شکل و ویژگی‌هایی دارد که مانع از ترجمه‌ی مستقیم آن به زبان طبقاتی است. در این زمینه قدری توضیح می‌دهیم.

هنگامی که انقلاب میامی اخیر ایران در شرف تکوین و رشد بود، ما متذکر شدیم که با آن که تمام قشرها و طبقات محروم و زحمتکش و متوسط ایران در آن نقش فعال داشتند، معینا شیوه شکل گرفتن انقلاب و شعارهای آن ماهیت خرده بورژوازی داشت. شرکت فعال کارگران در آن نه از سکوی مبارزات شکست یافته‌ی طبقه‌ی کارگر بلکه به عنوان مجموعه‌ی آحاد از توده‌ی مردم بود. کمتر تفاوتی در شعارهای کارگران و خرده بورژوازی محسوس بود. طبقه‌ی کارگر فاقد تشکلهای طبقاتی خود و فاقد رشد کافی ذهنی برای بوجود آوردن آن‌ها بود. نازل بودن سطح مبارزات طبقاتی و ویژه، که مسلما به شرایط مادی وابسته بود، از بلای رشد نازل سطح آگاهی (که خود قسما مربوط به شرایط مادی و قسما مربوط به بدآموزی های سازمان‌های مدعی رهبری طبقه‌ی کارگر بود) بی نصیب نبود. خیانت‌های حزب توده، کج اندیشی‌ها و گمراهی‌های کمونیست‌های غیرتوده‌ای در این مورد بارها مورد بحث قرار گرفته‌اند. آن چه در انقلاب تحت رهبری شعارهای خرده بورژوازی اتفاق افتاد از جهتی می‌توانست به مانعی در پیدایش دید طبقاتی در توده‌ی کارگران مبدل شود. آن چه بدست آمده بود از برکت همین مبارزات غیر طبقاتی (بخوانید خرده بورژوازی) بود. و این امر بدون تردید اتوریته‌ی رهبری را بیشتر و نافذتر می‌کرد. در دوران بعد از انقلاب این زمینه‌ی مساعد برای گمراهی به یمن کج روی‌ها، سردرگمی‌ها و خیانت‌های برخی سازمان‌های چپ تبدیل به مرایی شد که نه تنها سازمان‌های چپ پوپولیست را در گام خود کشید بلکه مایه‌ی "عینسی" به بدآموزی‌های طبقه‌ی کارگر داد. ما به این مطلب در بخش مربوط به سازمان‌های چپ باز خواهیم گشت.

غرض از اشاره در این جا این است که هم روی آوردن کارگران و حاکمیت فعلی از موضع غیر طبقاتی بوده است و هم شروع پیروسی روی برتافتن آن‌ها. اکنون کارگران عمدتا به مثابه‌ی آحاد ملت و تحت مصائب عمومی اجتماعی از رژیم روی برمی گردانند و نه با شناخت از موضع خودشان در پیروسی تولید و درك استثمار سرمایه. اگر چیزی بتوان گفت، این است که با عوام فریبی‌هایی که در "مبارزه با سرمایه داری" توسط رژیم شده و سلب مالکیت‌هایی که از برخی سرمایه داران — و نه نیروی سرمایه — شده به گمراهی و سردرگمی کارگران افزوده شده است. در این میانه نه رژیم بلکه خلقیون را باید ملامت کرد که برای خود رسالت رهبری طبقه‌ی کارگر را قائل بودند! (۶).

يك عنصر مهم در آرایش طبقاتی — غیر طبقاتی نیروهای رژیم در گذشته لومین پرولتاریا بود. این عنصر در سرنگونی رژیم شاه و نیز قوام گیری پایه‌های رژیم نقش مهم داشت و بخشی از آن توانست با توسل به عباى حکام جدید منزلتی برای خود دست و پا کند. به نظر می‌رسد که به جز در این بخش، در سایر بخش‌های این نیرو نفوذ رژیم رو به افول باشد. بدون تردید گسترش فقر و بیکاری و گرانی، مشکل مسکن و غیره در این زمینه بی تأثیر نبوده است.

(۶) همانطور که بعدا خواهد آمد این امر بنا بر ماهیت رژیم گذراست. میتوان با شعار ضد سرمایه داری بود و وعده‌ای را برای مدت محدودی فریفت. ولی ماهیت واقعی از خلال پردی شعارها بیرون میزند. اقدامات اخیر رژیم در جلب سرمایه داران و گذار خرده بورژوازی به بورژوازی (امری که در گذشته بارها بر آن تاکید کرد ه‌ایم) به شرط هوشیاری اپوزیسیون چپ از عوامل بسیار مهم در یافتن آگاهی طبقاتی کارگران خواهد بود ●

روی گردانی از رژیم در خرد بورژوازی شهری ملوس‌تر و محسوس‌تر از گذشته است. می‌توان گفت به جز اقشاری از خرد بورژوازی که در یکی دو سال اول از رژیم سلب امید کردند، بخش مهمی از "بسی طرف‌ها" به تدریج از رژیم روی برگردانده‌اند، در حالی که بخش دیگری از همین "بی طرف‌ها" خود را با شرایط وفق داده و به ظاهر جز پایه‌های رژیم درآمده‌اند. این نوع قطعی شدن محدود باید مورد توجه قرار گیرد. و این بخش اخیر است که بار عمده‌ی گرداندن امور را به نفع رژیم به دوش دارد.

کادرهای درجه دو و سه رژیم از این بخش‌اند و این‌ها که در فقدان بدیل متری چشم به برخی ظواهر "مترقی" رژیم دارند، در حیات رژیم نقش مؤثری بازی کرده‌اند. کادرهای جوان، معتقد و کوشایی هستند که می‌توانستند جلب سازمان‌های چپ و یا لاقط مجاهدین شوند. بی کفایتی آن سازمان‌ها و امکان رژیم در ارائه‌ی زمینه‌ی برای کار و فعالیت اجتماعی و یافتن هویت، این بخش را به خود جلب کرده است. هر یک از ما شواهد متعددی از این افراد را در زندگی روزمره‌ی خود دیده است. این‌ها هستند که علی‌رغم حسن نیت خود خر سواری واقعی رژیم شده‌اند. خیانت جریاناتی مانند حزب توده و اکثریت درگم راهی این بخش بی تأثیر نبوده است.

ما به وضع خرد بورژوازی روستائی (دهقانان) در صفحات پیش اشاره کردیم. در این جا باید تأکید کرد که رشد ناراضائی در این بخش کدتر از سایر بخش‌ها بوده و هنوز عملاً در حکم یکی از پایه‌های رژیم عمل اجتماعی دارد.

۳- در این زمینه نظامی هنوز اظهار نظر قطعی ممکن نیست. تا کون کما این که اشاره شد رژیم بطور نسبی موفقیت داشته است. ادامه‌ی جنگ و شرایط مشخص، برد و باخت در هر یک از دو حالت فوق می‌تواند از جهات گوناگون تأثیر داشته باشد. قدر مسلم این که اگر جنگ ادامه نیابد و ارتش از حالت تبعید در مرزها تحت شرایط اضطراری به وضع عادی برگردد، امکان فعل و انفعالات درونی آن و تأثیرات اجتماعی آن بسیار بیشتر می‌شود. به خصوص با توجه به بالا بودن عنصر ناراضائی - ولی این مسئله‌ی است که رژیم نیز نسبت به آن بسیار حساس است و امکان اشتباهش کم، مگر این که شرایط وضعی را به رژیم تحمیل کند که فرار از آن برایش میسر نباشد. حمله به خاک عراق و شکست در آن جا تنها یکی از این امکانات است.

۴- مشکلات درونی رژیم - ما در گذشته در مورد نیروهای مؤتلفه‌ی حاکمیت مفصلاً توضیح داده‌ایم و به رغم پندارهای واهی چپ‌مندی در آن زمان متذکر شده‌ایم که حاکمیت ائتلافی از بورژوازی (محافظه کار) و خرد بورژوازی سنتی است. هنگامی که جناح بازرگان در نبرد با جناح بهشتی شکست می‌خورد و جناح بنی صدر قد علم می‌کرد و همین حاکمیت برایش یازده میلیون رأی می‌تراشید و بالاخره هنگامی که جناح بنی صدر از حاکمیت کتله‌گذاشته می‌شد، توضیح دادیم که مبارزه‌ی خرد بورژوازی و بورژوازی لاجرم در جناح بندی‌های جدید ظاهر می‌شود. کسانی - بورژوا یا خرد بورژوا - پرچم خرد بورژوازی را به دوش خواهند کشید و کسانی دیگر - بورژوا یا خرد بورژوا - پرچم بورژوازی را. عنصر سرمایه‌تازمانی که وجود دارد - و در حکومت خرد بورژوازی لاجرم وجود دارد - نمایندگان خود را و منافع خود را بوجود خواهد آورد. احمقانه و عوام‌فریبانه است که ادعا شود (کما این که حزب توده و چپ‌مندی چنین می‌نمایانند) که با کنار رفتن بازرگان و سپس بنی صدر، حاکمیت به "چپ" (خرد بورژوازی!) سوق داده شده است. همین بسلسله‌ها و خائنین امروزه متحیرند که یا للمعجب "حجته‌ی‌ها" همه جا را گرفته‌اند. اصل نمایندگی نیروها در پوشش‌ها و شعارهای عوام‌فریبانه مخفی می‌شود تا توجیهی برای خود فروشی پیدا شود. حجتیه و اعقاب و انصارش هم که از بین بروند، همه‌ی حاکمیت فعلی اگر در وجود خمینی هم خلاصه شود، باز یک دست او از منافع بورژوازی حمایت خواهد کرد و دست دیگرش از منافع خرد بورژوازی. خرد بورژوا یعنی همین. و کیست به جز خیانت‌پیشگان و یا گمراهان بی عافیت که حتی امروز هم این مسئله را نفهمند.

جدال درونی رژیم، بنا بر این جدالی ماهوی است. درست است که این جدال و تضاد - جدال بخش‌های مختلف مرتبط با سرمایه‌ی بزرگ و کوچک - جدلی از نظر طبقاتی و فلسفی آشتی‌ناپذیر نیست،

ولی در عین نداشتن عمق می تواند حدت زیاد داشته باشد و دارد. این جدال تا زمانی که حاکمیت کمونی بریاست ادامه خواهد یافت و تشدید خواهد شد.

امروز در شرایط یک ریشخند تاریخی، جناحی که مدافع منافع سرمایه‌ی بزرگ تر است از نظر روئائی قشری تر تظاهر می کند. این ظاهرا در خود تضاد دارد. اما به نظر می رسد که انتخاب چنین روشی یک تاکتیک سیاسی باشد. جناح حجتیه نمی تواند در دفاع مستقیم از منافع سرمایه‌ی بزرگ تبلیغ کند و علیه جناح دیگر مبارزه جوئی کند. این "مبارزه جوئی" لاجرم در مسائلی عنوان می شود که فعلا نقطه‌ی ضعف جناح دیگر است. از یک جانب مسئله‌ی حمله به شوروی عمده می شود و کوشش در مصلحیت شوروی از رژیم حاکم (۷) و از جانب دیگر در فشار آوردن به رژیم در انجام اعمالی که مقبولیت عمومی ندارد و ناراضیان را زیادتر می کند - قشری گری (۸).

بهر حال، جدال گرایش‌ها در شکل فعلی یا شکل‌های دیگر ادامه خواهد یافت. این امر، چنان که گفته شد، ماهوی این رژیم است.

ما در شمارش جناح‌ها از دریوزگان بی قدرتی که مایلند خود را جزء حاکمیت بدانند ولی چیزی جز عطی ظلم نیستند، نام نمی بریم. حزب توده و اکثریت دلالان محبتی هستند که ناچیزتر از آنند که جناحی به حساب آیند. آینده‌ی نزدیک نشان خواهد داد که همان تیغی که به مباشرت آنان گردن انقلابیون را زد فرق آنان را بی نصیب نخواهد گذاشت (۹).

اپوزیسیون

اپوزیسیون ایران از دوران پس از انقلاب تا کنون طیف وسیعی را تشکیل داده که ترکیب و قدرت آن در طول زمان تغییر کرده است. این طیف از نهایت راست تا چپ را شامل شده است. نگاهی به این طیف جالب است. انواع سلطنت طلبان نظامی و غیر نظامی، امینی‌ها و بختیارها، خلق مسلمانی‌ها و شریعت‌داری، جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی، مدنی‌ها و بنی‌صدرها، نهضت رادیکالی‌ها و انواع سازمان‌های کرد، ترکمن و عرب، بسیاری از عشایر، نیروهای شکل نگرفته سیستان و بلوچستان، مجاهدین، فدائیان و سازمان‌های چپ جموعا طیف مخالفین فعال رژیم را تشکیل می دادند. بر این گروه‌ها بایست تعداد ناراضیانی که بدلائل اقتصادی و یا روئائی غیر سیاسی (فرهنگی، مذهبی، و غیره) مخالف رژیم بودند را افزود. و باز علاوه بر این‌ها نیروهائی که با آن که در خدمت رژیم هستند ولی کاملا جزء رژیم نیستند و یا حتی ممکن است بخشی از اپوزیسیون آینده را تشکیل دهند، مانند طرفداران خوئی و گپایگانی و نجفی و... و بالاخره ارتش را در نظر گرفت. مجموعه‌ی این نیروهای مخالف و یا ناراضی به راستی شگفت انگیز است. رژیم در طول سه چهار سال حیات خود اگر هیچ کار نکرده باشد از نقاط ضعف و بی برنامگی نیروهای مختلف اپوزیسیون حد اکثر استفاده را برده است، به طوری که می توان گفت به جز در دوران کوتاهی در حدود یک سال و نیم پیش هیچ گاه حاکمیت رژیم بطور جدی به مخاطره نیفتاده است.

(۷) معنای این سخن البته این نیست که جناح حاکم طرفدار شوروی است. این جناح نیز شب شوروی را نمایندگی کمونیزم می داند و به همان شدت با آن مخالف است. کوتاه آمدن‌های تاکتیکی آنها به خاطر اینست که دستشان در کار است و باید "واقع بینانه تر" از جناح دیگر اقدام کنند وگرنه تردیدی نیست به مجردی که ملاحظات داخلی و بین‌المللی اجازه دهد چنان خواهد کرد که "حجتیه‌ی‌ها" به گردش هم نرسند ●

(۸) در این مورد نیز همان حکم زیرنویس قبلی صادق است: قشریگری به عنوان یکی از ابزار ناراضائی تراشی در شرایط متفاوت می تواند حربه‌ی جناح دیگر شود. آن جناحی که مستقیما جوابگوی مردم است مجبور است حدودی را رعایت کند و در جایی که به حاکمیت او بر نخورد عقب نشینی‌هایی هم بکند، و فرمان هشت ماده‌ی هم بدهد. ژست‌هایی که این بار به حساب کمتر، قشری، بودن گذاشته شود ●

(۹) در مورد دستگیری اخیر سران حزب توده میتوان از قول شاعر گفت:

سوزد و گرید و افروزد و خاموش شود هر که چون شمع بخندد به شب تارکسی ●

رژیم قادر بود در عین حال در چند جبهه بجنگد. این جنگ در چند جبهه بجای آن که موجب ضعف آن در هر يك از جبهه‌ها شود، برعکس به ظاهر موجب ایجاد نوعی مشروعیت برای آنها شده است. درست در زمانی که جنگ ایران و عراق نیروهای عظیمی را معطوف به خود کرده است، مبارزه‌ی رژیم علیه نیروهای مختلف اپوزیسیون تشدید می‌یابد، و جبهه‌ی علیه مجاهدین و بنی‌صدر گشوده می‌شود و همین که خطر آتی بنی‌صدر - مجاهدین تخفیف می‌یابد، جناب شریعتمداری دراز می‌شود. توجه و شناخت این دینامیسم قابل توجه رژیم و موافقتی که بدین وسیله بوجود می‌آید بسیار ضروری است. به صحنه کشیدن مردم، ایجاد مشغله برای آنها و دقت و هوشیاری در طرد تدریجی و حساب شده‌ی اپوزیسیون فعال و بالقوه. ایمن حساب‌گری‌ها یکی از سرمایه‌های کهن روحانیون است و به دقت بکار گرفته شده است. طبیعی است همان طور که گفتیم این هوشیاری همان قدر مؤثر بوده است که سر درگمی اپوزیسیون‌های مختلف. نگاهی بسه شوهای تلویزیونی در مورد برنامه‌های "براندازی" سلطنت‌طلبان و انواع شریعتمداری، حقارت‌آمیز بودن و به شوخی شباهت داشتن طرح‌ها را نشان می‌دهد. این نوع بازی‌ها پیش از آن چه که منجر به تضعیف رژیم شود آن را برعکس تقویت و غیر قابل تخطی می‌کند. در عین حال این‌ها نشان می‌دهد که برخلاف آن چه رژیم می‌گوید هیچ قدرت خارجی بطور جدی برای براندازی رژیم کوشش نمی‌کند. توجه به این نکته در نتیجه گیری‌ها مؤثر خواهد بود.

در میان طیف یاد شده، چهار بخش را می‌توان متمایز کرد:

۱- سلطنت‌طلبان - این‌ها که خود گروه‌های متعددی را تشکیل می‌دهند با امید به گذشته‌ی بی اعتبار شده به تقلای خود ادامه داده‌اند. امید به کسب جاه و مقام‌های از دست رفته، گوشه چشمک‌های "امیدوارکننده‌ی" امپریالیسم، بهره‌برداری از ناراضائی مردم و فراموش شدن مصائب دوران گذشته سرمایه‌های سیاسی این بخش را تشکیل می‌دهد. این بخش نه در گذشته شانس زیاد داشت و نه در حال حاضر. شانس‌های آینده آن با در نظر گرفتن ماهیت وابسته‌ی آن از يك جانب بستگی به برنامه‌های امپریالیسم دارد و از جانب دیگر به این امر که سایر نیروهای اپوزیسیون چه اندوخته باشند. قدر مسلم این است که‌های و هوئی‌های اولیه آنان همراه با بی کفایتی‌های فراوان بوده است. امروزه آن‌ها علی‌رغم گسترش ناراضائی ضعیف‌تر و مشتت‌تر از گذشته هستند. مگر آن که امپریالیسم تصمیم جدی به حمایت از آنها بگیرد - که فعلاً شواهدی در دست نیست - این‌ها نه به عنوان يك بدیل بلکه بصورت يك لولوی سرخرمن مورد استفاده قرار خواهند گرفت و این نه تنها در مقابل رژیم کنونی بلکه در مقابل رژیم‌های مترقی ممکن آینده نیز صادق خواهد بود. فراموش نشود که سرمایه داری برای هر کشوری چندین شاه و شاهزاده "امیدوار" در آستین دارد. با این همه به نظر می‌رسد که مگر در شرایط استثنائی شانس برگشت شاهزادگان ایرانی از شانس پیروزی سلطنت‌طلبان فرانسه چندان بیشتر نباشد.

۲- لیبرال‌ها - صفوف لیبرال‌ها امروز بین سلطنت‌طلبان و مجاهدین تقسیم شده و فعالیت مستقل آنان فقط در حد سمبولیک است^(۱۰) معه‌ذا این بخش علی‌رغم نیروی بالفعل ناچیز خود، از لحاظ داخلی و بین‌المللی ممکن است پشتیبانی نیرومند پیدا کند. این نیروی بالقوه در داخل کشور شامل خرده بورژوازی متوسط و مرفه و سرمایه داران و در سطح بین‌المللی، لیبرالیسم و موسمیال دموکراسی است. تردیدی نیست که علی‌الاصول در جامعه سرمایه داری پیشرفته این نیرو در قیاس با سلطنت‌طلبان و نظامیان شانس بیشتری دارد.

معه‌ذا این حکم عام در جوامعی مانند ایران به سهولت قابل تعمیم نیست. حمایت امپریالیسم از اینان شرط اساسی موفقیت‌شان است اما در ضمن حتی اگر در ابتدا امپریالیسم از این نوع بدیل‌ها

(۱۰) ما نه تنها به اعتقاد گذشته‌ی خود در هویت جداگانه‌ی لیبرال‌ها و "لیبرال‌ها" پای بندیم، بلکه رویدادها و صف بندی‌های اخیر را در تأیید آن می‌یابیم. مرز میان امینی و بختیار و جبهه‌ی مسلکی با مجاهدین، بنی‌صدر و نهضت آزادی علی‌رغم غیر قابل عبور نبودن مشخص است. شاید بتوان از نظر سیاسی وجه تمایز لیبرال‌ها و "لیبرال‌ها" را در جدائی دولت از مذهب و از آنجا نحوه برخورد بسه آزادی‌های دموکراتیک شمرد. عدم رعایت این مرزبندی در این نوشته بخاطر سهولت ارائه‌ی مطلب است و نه نفسی آن ●

حمایت کند، ادامه‌ی سلطه‌اش بدون تردید ایجاد دیکتاتوری را برای حفظ رژیم ضروری می‌کند. این یک ماجرای با سابقه است و ما در گذشته چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب به مسئله‌ی اجبار سلطه‌ی دیکتاتوری برای حفظ منافع امپریالیسم در کشورهایمانند ایران اشاره کرده‌ایم. رویای "آزادی خواهان" خرده بورژوا در ایجاد جامعه‌ای سرمایه داری و دموکراتیک چیزی بیش از یک رویا نیست، ولی در عین حال رویای نیرومندی است. خوابی است که می‌تواند در مواردی منشأ حرکت جدی اجتماعی شود و این امر به ویژه در جامعه‌ای که برخی از نیروهای مترقی‌اش دموکراسی را مترادف لیبرالیسم فمید هاند و در عدم رعایت اصول آن با دست راستی‌های فاشیست رقابت می‌کنند صادق است. چپ عقب افتاده و سردرگم ایران تقریباً تا همین اواخر مسئله‌ی ضرورت وجود دموکراسی را نفهمید و حملات رژیم مرتجع به آزادی‌های دموکراتیک را مبارک و میمون شمرد. و تنها وقتی که گردن خودش زیر نعلین قرار گرفت قضیه از نظر تئوریک برای حل شد. لیبرالیسم در ایران با به دست گرفتن این پرچم اعتباری برای آیندگی خود فراهم کرد. امری که البته منوط به مسایل متعدد دیگری نیز هست.

۳- مجاهدین - مجاهدین جدی‌ترین بدیل رژیم بودند. این‌ها از قدرت مذهب برخوردار بودند، توده‌ی وسیع و ناراضی را به دنبال داشتند و تشکیلات وسیع و منضبطی هم داشتند. اما ضعف و قدرت مجاهدین در همین بود. نه آن قدر با رژیم متفاوت بودند که انتخاب بین آن‌ها و رژیم (در زمانی که جدال نهایی نشده بود) دشوار باشد و نه در قدرت شریک بودند که ناراضی عمومی گردن آن‌ها را هم بگیرد. آن قدر از نظر ایدئولوژیک به رژیم نزدیک بودند که برای آیت الله گیلانی (بله همین گیلانی جلال) و سید احمد خمینی و پدر بزرگوارش امام نامه‌ی فدایت شوم می‌نوشتند و بنا بر این برای توده‌ی مردم نه کافر بودند، نه خطرناک بودند، نه انتخاب آن‌ها مستلزم یک انقلاب درونی یا عوض کردن کلی جهت سیاسی بود، و نه آن که کسی می‌توانست نابسمانی امور را به عهدی آن‌ها ببندازد. یک بدیل طبیعی، شبیه، ولی متفاوت.

مجاهدین این مسئله را درک نکردند و اقبال مردم را دلیل فضیلت و حقانیت خود دانستند و از این مهلک تر این که با همه‌ی مذهبی بودن نه مذهب را شناختند و نه مذهبی‌ها را. در تاریخ اسلام کدام بار توده‌ی مردم مذهبی در جدال نهایی طرف حاکم یا خلیفه را نگرفتند؟! اینطور پیدا است و شیعیان می‌گویند محمد در عید غدیر جلوی چشم "همه" علی را به ولایت برگزید (که از محمد سیاست باز بگوید است)، با این همه هنگام مرگ او "همه" کربو کور شدند و جانب ابوبکر و سپس عمر و عثمان را گرفتند. این طور که می‌گویند در "حقانیت" حسین شکی نبود اما "همه" به جز هفتاد و دو نفر هنگام نبرد نهایی جانب یزید را گرفتند و همین بلا را به روز هر دوازده امام و همه‌ی امام زاده‌ها آوردند. مجاهدین اینسرا نفهمیدند که برای توده‌ی مردم بین مذهب آنان و مذهب خمینی چه فرقی هست (اگر اساساً فرقی باشد) آن‌ها نفهمیدند که آن بخش از مردم که امروز در قیاس با سایر انگیزه‌ها تحت انگیزه‌ی مذهبی بسیج می‌شوند عقب افتادترین بخش مردمند و چرا باید از عقب افتادترین بخش انتظار داشت که نه تنها فسر مذهب مجاهدین و مذهب خمینی را بفهمد بلکه به سنت مذهب - طرفداری از قدرت - پشت پا بزند و کشته هم بشود؟ انتظار بی‌جائی بود و برآورده نشد. در هنگام صلح مردم کوفه و شام البته به امام حسین نامه می‌نویسند و از او طرفداری می‌کنند اما موقع جنگ مسئله چیز دیگری است. این را مجاهدین نفهمیدند چون مذهبی بودند و به مذهب بعنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می‌دادند. مذهب اطاعت از بالا را، از خدا را، از پیغمبر را، از امامان را می‌آموزد. حال چرا انتظار هست که مذهبی‌ها این بار امام در قدرت - خلیفه - را رها سازند و به دنبال افرادی بروند که همان مذهب را دارند و کسی در قدرت هم نمی‌تواند؟ اگر این‌ها - مجاهدین - مذهب تازه‌ی آورده بودند باز حرفی، ولی برای همان خدا، همان پیغمبر و همان امامان علیه امام عصر شوریدن انتظار بی‌جائی است. ما این تأکید را بر عامل مذهب به عنوان رد نظر مجاهدین در تکیه به مذهب ضروری می‌دانیم و گرنه نکته پیدا است که در

بسیاری از موارد شورش‌های مردم رنگ به ظاهر مذهبی گرفته است. با این تفاوت که در این شورش‌ها مذهب عامل شورش نبوده است، انگیزه‌ی شورش نبوده است، مردم ناراضی مذهب می‌ساختند. سراسر تاریخ ایران مملو از این شورش‌هاست. اما مذهبی که آن‌ها می‌ساختند با مذهب حاکم کاملاً متفاوت نبود، خرم دینی می‌شدند، اسماعیلی می‌شدند، بهائی می‌شدند، اما نه این که به اسم يك مذهب علیه همان مذهب شورش کنند (۱۱).

اشتباه دوم - اشتباه مهم مجاهدین (و نیز تا اندازه‌ی بقیه‌ی اپوزیسیون که به آن اشاره خواهیم کرد) این بود که در جنگ کجیت را در نظر می‌گرفتند و نه موضع را. فرض کنیم که وضع چنین باشد که تعداد مخالفین رژیم برابر یا حتی بیشتر از هواداران رژیم باشد. در نظر اول چنین می‌نماید که در هر ده و شهر هواداران ما بیشتر از رژیم اند. در فلان ده ما پنجاه نفر را داریم و رژیم بیست نفر را. در فلان شهر فلان و فلان تعداد را. پس این امر کاملاً مبهم است که پنجاه نفر ما بر آن بیست نفر علیه او بکنند و هکذا. این اشتباه مهلك اولاً در نظر نمی‌گیرد که چند درصد از مخالفین رژیم واقعا علیه آن خواهند جنگید. در حالی که نه تنها همی هواداران رژیم بلکه نیروهای دیگر که در اختیارش هستند (مثال ارتش را زدیم) باید عملاً جزء نیروهای رژیم گذاشته شوند، مگر در مرحله‌ی نهائی و در آستانه‌ی سقوط رژیم. به بیاد آوریم وضع ارتش شاه را و بیاد آوریم کشتارهای ارتش را و بیاد آوریم که اگر ساخت و پاخت با آمریکا و ناروژن قربانی‌ها و فلج کردن ارتش نبود، ارتش می‌توانست بسیار بیش از آن چه که کرد بکند. مجاهدین ناراضی‌های ارتش را می‌دیدند ولی این را نمی‌توانستند تشخیص دهند که مهار ارتش در دست رژیم است - لااقل تا زمانی که شیرازه از هم نپاشیده است. ممکن است آن‌ها به وابستگی فلاحی‌ها به بنی‌صدر و امثالهم می‌اندیشیدند غافل از این که فقط در لحظه‌ی نهائی - و نه آغاز کار - است که این وابستگی‌ها می‌توانند مؤثر شود. ارتش مجبور بود علی‌رغم خود در دفاع از میستقی بجنگد که جزء آن است. و این مطلب برمیگردد به مقام و موضع دولت - دستگاه دولت. در دست داشتن ارگان دولت با همه‌ی نهادها و اهرم‌هایش یعنی در موضع برتر بودن. حتی با نیروهای صاوی نمی‌توان کسی را که در سنگر است شکست داد. دولت، ابزار طبقاتی پیچیده و انجم یافته در طول قرون، مهم‌ترین سنگر را تشکیل می‌دهد. نیروئی که قدرت دولتی را در اختیار دارد از مزیت بزرگی برخوردار است. بنا بر این مسئله تنها این نیست که کجیت مخالفین چه قدر است و کجیت هواداران رژیم چه قدر. مسئله این است که اکثریت خاموش در درون يك میستم عملاً به

(۱۱) در مورد پاراگراف اخیر توضیحاتی ضروری است. در هر حکم لگی مربوط به دوران وسیعی از تاریخ استثنائاتی وجود دارد و کسی که به تاریخ آشنا باشد تفاوت حکم تاریخی و حکم قطعی را متذکر است. به هر حال بد نیست بگوئیم که بین دین و مذهب و کیش و آئین البته تفاوت است. فی‌المثل اسماعیلیان دین اسلام را دارند ولی مذهب آنها با مذهب مسلط متفاوت بوده است. قمرطیان خود را از لحاظ دینی مسلمان می‌دانستند گو اینکه مخالفین آنها چنین نمی‌پنداشتند. همین حکم در مورد خرم دین صادق است و علی‌الآخر. نکته‌ی مورد بحث اینست که توجه داشته باشیم که در شورش‌های توده‌ای علیه حاکم وقت مذهب انگیزه‌ی شورش نبوده است، مثلاً توده‌های مردم يك ایالت به این دلیل شورش نمی‌کردند که حاکم وقت اسلام را خوب اجرا نمی‌کرده است بلکه به این دلیل شورش می‌کردند که وضع زندگی آنها بد بود. در جریان این شورش یا مذهب جدیدی (و نه الزاماً دین جدید) می‌آفریدند و یا از پوشش دیگری بجز مذهب (مسائل ملی) استفاده می‌کردند. تشیع در مقابل تهمین و فرقه‌های مختلف تشیع در مقابل هم مصرف انواع مختلف جدال از نوع اول هستند. نهضت‌های شعوبیه، قیام ابومسلم، بابک و نمونه‌های متعدد تاریخی دیگر مصرف نوع دوم هستند گرچه در این نوع اخیر نیز در زمانی که حکام وقت انوریت‌های مذهبی داشتند قیام علیه آنان نمی‌توانست پوشش مذهبی هم بخود نگیرد. در مقایسه با این نمونه‌ها، کافی است سؤال شود حرکت مجاهدین از کدام نوع بود؟ مجاهدین با اختلاطی از ایده‌های مذهبی، ملی، (و در دورانی طبقاتی) راه‌های مختلفی در مقابل خود گشوده بودند ولی در عین حال از تاثیرگذاری کامل هریک محروم بودند. مذهب آنان با مذهب رسمی برای توده‌های مردم تفاوتی نداشت. آنها حتی از نظر توده‌ی مردم انوریت‌های خلیف‌ی زمان "حضرت امام" را پذیرفته بودند و نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند فرق مختلف پروتستانیسم بطور رسمی از نظر مذهب هیچ تجدید نظر طلبی کنند و مذهب جدیدی ارائه دهند. در این حال توده‌ی مردم چرا باید از نظر مذهب هیچی با آنها به مصاف حاکمیت می‌رفتند. دیدگاه‌های طبقاتی هم که زمانی بطور ضعیف و مخدوش در نظرات آنها وجود داشت مطلقاً بعلت کمی محتوا و هم بودن، امکان عرض اندام نداشت و در مقابل سازمان‌های چپ بی‌فروغ

نفع قدرت مصلط (دولت) هستند و مهم تر این که باید دید ابزار و قدرت دولت در دست کیست (۱۲).
 اشتباه سوم - امیدوار کردن توده های مردم به نتیجه ی مبارزه ، تشویق و ترغیب آن ها به مبارزه ، جنگ تبلیغاتی و نظایر آن قوانین خود را دارد. این که گفته شود برد نهائی با ماست يك اثر تبلیغی و بسیجی دارد، ولی هنگامی که این شعار به صورت بلوف درآید کار فلاکت بار است. مجاهدین در این زمینه نه تنها خود، نه تنها سایر مخالفین رژیم، بلکه توده های مردم را نیز فریب دادند و این بخشودنی نیست. بیاد می آوریم زمانی را که مصعود رجوی در مصاحبه اش می گفت که مسئله سرنوشتی رژیم مسئله هفته و ماه نیست، مسئله روز است و بیاد می آوریم همان زمان را که بیگدیز نگاه می کردیم و با ناباوری به محیط می نگریستیم، خبری نبود جز قدرت نمائی های خیابانی که به وضوح اثر منفعل کننده بر مردم داشت. با این همه به خاطر اشتباه اولیه خود (که به آن خواهیم پرداخت) و بنحاطر این که تصور می کردیم که لابد مجاهدین چیزی می دانند که ما نمی دانیم، لابد خبری دارند که ما نداریم، لابد برنامه ای هست که ما از آن بی خبریم، با کمال ناباوری باز دل خوش می داشتیم که قطعاً مسئله ای در میان است. هیچ کس تصور نمی کرد که بلوف سیاسی نابخردانه ای را این طور به زمین بکوبند، برای که؟ برای رژیمی که با "پوت چپ" بازی می کرد و به هر حال مجبور بود بلوف را بگیرد و دست ها را رو کند؟ این بلوف زنی علاوه بر این که اهمیت شکست بعدی را در چندان می کرد در زمان خود باعث گیج شدن و منفعل شدن توده های مردم و حتی نیروهای مخالف می شد. اگر قرار بر این است که چند روز دیگر رژیم سرنگون شود لابد مجاهدین همه ی فکرها را کرده اند و نیازی به حرکت من توده نیست. زمانی موسی خیابانی در مصاحبه با مجله ی تایم ادعا کرد که تهران دست ماست و رژیم وادار به فرار به سوراخ ها شده است. این ادعاها همه را آچمز کرده بود، از يك طرف مشاهدات خلاف آن را حکم می کرد و از طرف دیگر سازمانی به وسعت و نفوذ مجاهدین اینطور با اطمینان سخن می گفت. و امروز می بینیم که آن مشاهدات درست بود و مجاهدین مطلقاً بلوف می زدند و آن را تبلیغ سیاسی می شمردند.

نه تنها این ادعاها بلکه جولان و تگازی مجاهدین نیز مشتبه کننده بود. مجاهدین نه نیازی به مشورت با هیچ نیروی دیگری می دیدند و نه برای همکاری دیگران درنگ می کردند. گویی همه چیز را برده بودند و نیازی به دیگران نبود. نه تنها با گروه های سیاسی غیر متحد آنها بلکه با متحدین خود در شورای ملی مقاومت نیز چنین برخوردی داشتند و این ها هم شبیه آفرین بود و شد. امروز نگاهی به گذشته ابعاد فاجعه را نشان می دهد. لاف از آنچه که امروز در باره ی گذشته ثابت کرده است میتوان خطوطی از طرح عمده را بازسازی کرد. وضع سیاسی، اقتصادی و نظامی رژیم در تیر ماه شصت در بدترین حالت

بقیه زیرنویس از صفحه قبل:

می نمود. و اما تأثیر گذاری مسائل ملی، وضع امپریالیستی، که به هر حال عنصر مهمی در تفکر مجاهدین بود علاوه بر آنکه با پذیرفتن "رهبری امام خمینی در مبارزات ضد امپریالیستی" عملاً به حاکمیت احاله شده بود و مجاهدین با آنهمه دفاع از مواضع ضد امپریالیستی خمینی راه آینده ی خود را سد کرده بودند. در شرایطی که برای توده ی مردم عنصر وابستگی رژیم به قدرتهای جهانی مسلم نبود چگونه می توانست از این نظر قدرت و کشش بیش از آنچه فی المثل جبهه ی ملی داشت داشته باشد. بدین طریق مجاهدین در عین حال که بخاطر التقاطی بودن خود در سطح می توانستند نظر مساعد گروه های مختلف را از سه لحاظ جلب کنند ولی در هیچ يك اتوریته نداشتند و نمی توانستند نماینده ی اصلی، مذهبی، یا ملی، و یا طبقاتی هیچ بخشی از مردم محسوب شوند و آن بخش را به مصاف قطعی بکشانند. رویای کمونیستی مجاهدین و ائتلافهای صرفاً میاسی و قدرت بازانه ی آنها معرف این است که آنها هنوز محور اصاصی موجودیت خود را نیافته اند. ضرر همه چیز را باهم خواستن همین است ●

(۱۲) تشخیص این نکته مطلقاً به آن معنی نیست که بنا بر این با قدرت حاکم نمی توان جنگید! سراسر تاریخ جهان ملو از نمونه های قیام عدنی اندک و از موضعی پائین تر با قدرتهای فائقه و در بسیاری از موارد پیروزی است. مسئله ی اساسی تشخیص این عواقل است. مصعود رجوی زمانی ادعا کرد که اگر بندگان تشکیلاتی را قدری شل کند هیچ حاکم سرقی قدرت خروج از خانه را نخواهد داشت. این درست بود ولی يك جانبه گری مطلق بود. آیا او به این مسئله نیز اشاره ای کرد که در چنین صورتی هیچ مجاهدی هم در امان نخواهد بود، و در این شرایط عدم تأمین متقابل، اهرم دولت و نیروهای بی طرف عملاً در کدام جهت سنگینی خود را وارد می کنند ●

ممکن خود بود. تشتت و جدال بین نیروهای حاکمیت به اوج خود رسیده و توده‌هایی که به ظاهر هوا داری از بنی صدر می‌کردند و لااقل این نکته در مورد آنان صادق بود که از جریان امور ناراضی هستند بخش مهمی از جمعیت شهرنشین ایران را تشکیل می‌دادند. مجاهدین سازمانی داشتند که نه تنها وسیع، منضبط و مبارزه‌جو بود بلکه امید به پیروزی خود داشت و این امر تحرك قابل ملاحظه‌ای به آنان می‌داد. در مخفی‌ترین ارکان رژیم نفوذ داشتند و از نقطه ضعف‌های رژیم مطلع بودند. در عرصه اقتصادی وضع رژیم بدتر از امروز بود و هر لحظه صحبت از بسته شدن کارخانه‌ها و توقف کامل چرخ اقتصادی کشور می‌رفت. در عرصه نظامی قسمت وسیعی از کشور همچنان در اشغال بود و رژیم نتوانسته بود با آن که در خاک خود می‌جنگید موفقیت به دست آورد. ارتش مدافع بنی صدر شناخته می‌شد. . . . حاکمیت با یک ریسک حساب شده به آنچه که تحریکات مجاهدین و نیروهای مخالف می‌نامید جواب گفت. تسمه آزادی‌های دموکراتیک با خشونت بی‌نظیری سرکوب شد و این امر به نوبه‌ی خود می‌توانست مقاومت و جنبش توده‌های وسیعی را دامن زند. اینها امروز همه جزء فاکت‌هاست. اگر در گذشته همه‌ی اینها را می‌دانستیم یا نمی‌دانستیم تغییری در این امر نمی‌دهد که اینها واقعیت‌های موجود بوده‌اند. در چنین شرایطی چه اتفاق افتاد، استراتژی اپوزیسیون در کجا خراب بود که همه چیز به عکس خود تبدیل شد، نه تنها جنبش توده‌ای بوقوع نپیوست بلکه مقاومت توده‌ای هم نشد. به سهولتی که رژیم برنامه‌های خود را اجرا کرد به راحتی شکست انگیز است و این نه تنها برای ما، که برای خود گردانندگان هم تحیر انگیز است. در مصاحبه‌های پس از وقایع هفته‌ی نبود که یکی از گردانندگان رژیم نگوید که در تیر و مرداد گذشته همه چیز را تمام شده می‌پنداشتند، که پس از انفجار نخست‌وزیری هیچ‌کس کوچکترین امیدی به آینده نداشت و بقول خود آنها "چه شب‌های ظلمانی را که به درگاه خداوند تا صبح استخائه و گریه نکردیم".

اینها همانطور که گفتیم، دیگر نه تبلیغات مجاهدین است، نه پند ارسافی‌های چپ و نه رویاهای توده‌های ناراضی. اینها چیزهایی است که واقع شده بودند و ما را صرف نظر از این که بدیل مقابله بر ایمان مطلوب بود یا نه به این نتیجه می‌رساند که نبرد بسیار جدی و حساس بود. احتمال شکست رژیم بطور واقعی وجود داشت، درصد آن را می‌توان مورد جدل قرار داد، می‌توان احتمال بیش‌تر یا کم‌تری برای آن در نظر گرفت، ولی تردیدی نیست که این احتمال وجود داشت.

به نظر می‌رسد آنچه که می‌توانست عامل تعیین‌کننده‌ای باشد و بوقوع نپیوست، جنبش توده‌ای بود. رژیم در مصاف به قدری ضعیف شده بود که امکان این که بتواند در مقابل جنبش توده‌ای مقاومت کند برایش بسیار ضعیف بود. آن روز خیلی‌ها فکر می‌کردند مقاومت و جنبش به راه خواهد افتاد. امروز علسم غیب‌نی خواهد که بگوییم به راه نیفتاد، بنا بر این خیلی سهل و ساده اشتباه کرده‌ایم! اما این صرفاً حکمی است ساده گرایانه برای کشیدن گلیم خود از آب. "حل" این معمای حل نشده نیاز به هوش چندانی ندارد اما متأسفانه هیچ قضیه‌ای راهم حل نمی‌کند. بهتر است قدری جدی‌تر برخورد کنیم و بدیهه‌گویی را فضیلت نشمریم.

ما در شماره‌های گذشته‌ی رهائی (در دوره‌ی قبل) به دلائلی که جنبش توده‌ای را محقق نکرد تا آنجا که می‌دانستیم اشاره کرده‌ایم. به نظر ما بزبان کلاسیک شرایط عینی یک جنبش توده‌ای وسیع - موفق یا ناموفق بجای خود وجود داشت. شرایط ذهنی آن نیز تا آنجا که مربوط به نیروهای متشکل و مصمم است وجود داشت. آنچه بشنر ما مانع از تحقق آن شد تاکنیک‌ها یا استراتژی غلط بود و اینها هرچند باشند و هرچند تا باشند منجر به این امر شدند که توده بسیج نشد، رهانده شد.

ما در سطور پیش به مسئله‌ی یک تازی مجاهدین، قهرمان پرستی و قهرمان بازی و نقش منفعل کننده‌ی آن در نهضت توده‌ها اشاره کرده‌ایم. ولی آیا براستی این تنها دلیل و یا حتی عمده‌ترین دلیل است؟ ما ادعا نمی‌کنیم که جواب را می‌دانیم ما این را می‌دانیم که رژیم در مبارزه‌اش به این نکته توجه خاص و اساسی داشت و اهمیت مطلب را می‌فهمید. رژیم جنگ را جنگ خود و مجاهدین کرد و نه جنگ بخش‌های مختلف مردم. رژیم با آن همه قساوت و دناستی که دارد مجبور نشد اشتباه رژیم شاه را تکرار کند و توده‌های

مردم را به رگبار ببندد. با مخالفین شدیدتر از شاه برخورد کرد. بیشتر کشت و بیشتر شکنجه داد و بیشتر زندانی کرد ولی بیگدار به آب نزد. بیاد آوریم که شاه بطور احمقانه‌ای تحت فشار شرایط عکس‌این عمل می‌کرد. در ماه‌های آخر، سیامی‌ها را از زندان آزاد می‌کرد، تظاهرات مردم را به گلوله می‌بست. بهتر از این نمی‌شد مردم را به قیام واداشت. رژیم کمونی دقیقاً عکس‌این عمل کرد و با کمال مهارت مخالفین را وادار کرد که روش‌شاه را پیش‌گیرند و یا چنین وانمود کرد. بیاد می‌آوریم که حکام فعلی سینما رکس آبادان را به آتش کشیدند و آن را به رژیم شاه منتسب کردند و بیاد آوریم که اتوبوس آتش‌زدن‌ها و بمب گذاری‌های کوری که در این دوران انجام گرفت به مخالفین رژیم منتسب شد! چه کسی اتوبوس‌ها را آتش می‌زد؟ از این که رژیم این دناث را دارد که خود چنین کند و به مخالفین بچسباند تردیدی نیست ولی آیا براستی ما مطمئن هستیم که فی‌المثل سلطنت‌طلبان چنین نمی‌کردند؟ آیا مطمئن هستیم که بمب گذاری عشرت‌آباد را چه کسی دستور داده بود؟ نتایج این کار در هر صورت چیزی جز تقویت رژیم نهبود چیزی جز رماندن توده نبود.

ما معتقدیم که اینها همه دلایل اند ولی همه دلایل نیستند. ما معتقدیم که سقوط رژیم يك احتمال بود و نشد. ما معتقدیم که چشم اسفندیار عدم تحقق جنبش توده‌ای بود. ما معتقدیم که برخی از دلایل عدم تحقق آن چیزهایی هستند که در فوق به آنها اشاره کردیم، ولی در عین حال اعتقاد داریم: چه بسا دلایلی مهم دیگر هم وجود داشته است که کسی تا کنون به آنها توجه نکرده است.

این بحث باید پس از ذکر مسائل بخش چهارم اپوزیسیون - جنبش چپ - و بعنوان جمع‌بندی انجام می‌گرفت ولی بطور طبیعی در بحث مجاهدین آمد و این هم بی‌دلیل نیست چون خوب یا بد - و به نظر ما بد - استراتژی را مجاهدین ریختند و تحمیل کردند و چپ به هر تقدیر به دنبال آنها رفت. بحث چپ بنا بر این، به صورت معترضه می‌آید، وجه چیز گویاتر از این.

۴- چپ ایران - این بخش بلحاظ اهمیت ویژه‌ی آن از نظر ما - علی‌رغم کم‌اهمیتی عملکرد اجتماعی آن در تحولات گذشته بدلیل متعدد - باید بطور جداگانه و مفصل مورد بحث قرار گیرد. مطالبی که ما در گذشته در مورد چپ و مسایل آن مطرح کرده‌ایم با آن که به پاره‌ای از نکات اساسی اشاره می‌کند معینا نمی‌توان گفت که مهم‌ترین آنها را در بر گرفته است. همین امر خود از وضع کلی و کیفیت نازل سازمان‌های چپ حکایت می‌کند، به معنای واقع‌سبب است. مطالبی که در زیر خواهد آمد خطوطی کلی از مطالبی است که قبلاً عنوان شده است.

فقدان جنبش کارگری وسیع‌الایران که دلایل عینی و ذهنی متعددی داشته و به آنها در گذشته اشاره کرده‌ایم اساسی‌ترین علت در ایجاد شرایط نابسامان سازمان‌های چپ ایران تا دوران انقلاب سیامی اخیر بود، تا حدی که میتوان گفت تا این زمان هیچ مجموعه‌ای که بتوان بطور ویژه آن را سازمان کارگری یا حتی مرتبط با طبقه کارگر، دانست وجود نداشت. در بحبوحه انقلاب فورماسیون‌هایی شبیه سندیکاها در برخی مجتمع‌ها بوجود آمدند. شوراهای کارگری دوران بلافاصله پس از آن شاید در ابتدا امید بخش‌ترین پدیده‌ی مربوط به جنبش کارگری بودند و منشأ حرکاتی نیز شدند ولی این حرکات و تداوم آنها عملاً بسیار کمتر از آن شد که امید می‌رفت. شاید دو دلیل را بتوان بطور خاص مهم شمرد:

الف - شرایطی که طی آن انقلاب بوقوع پیوست، رهبری خرد بورژوازی جنبش و حرکت و بسیج کارگران تحت این جو - مسائلی که در صفحات پیشین به آنها اشاره شد.

ب - کیفیت نازل سطح سازمان‌های چپ، بطوریکه این سازمان‌های ناآماده و سردرگم در طول سه سال متوالی نتوانستند ضرورت وجودی خود را برای توده‌های کارگر اثبات کنند. مشاهده می‌شود که پیسن این مسئله‌ی اخیر و علت آن رابطه‌ی متقابل وجود دارد. وضع جنبش کارگری مهم‌ترین عامل عدم رشد سازمان‌های چپ و سکاریسم آنها می‌شود و این عدم رشد و سکاریسم بنویه‌ی خود موجب می‌شود که حتی از جنبه‌های مثبت موجود در جنبش کارگری برای اعتلای آن استفاده نشود. شرایط نسبتاً موقتیکه پس

از انقلاب که به یمن عدم تسلط کامل حاکمیت بدست آمده بود، رشد حقیقتاً قارچی سازمان‌های چپ را از میان صفوف خرده بورژوازی موجب شد. پیوندهای موجود بین عناصر قشرهای مختلف خرده بورژوازی و کارگران (این جا مراد از پیوند، ارتباطات شخصی، آشنائی‌ها، رفاقت‌ها، خویشاوندی و نظائر آن است و نه پیوند طبقاتی) زمینه را برای کار در میان کارگران و ایجاد پیوند واقعی تا اندازه‌ای آماده می‌کرد و در موارد بسیار معدودی هم عملاً مورد استفاده قرار گرفت و سازمان‌های چپ در برخی از مجتمع‌های کارگری نفوذ قابل توجهی نیز پیدا کردند ولی صرف نظر از این موارد معدود بازده بطور قابل فهم و تأسف انگیزی ناچیز بود. چپ‌تشتت، سردرگم و غیر متحد، مسائل فرقه‌ای خود را بدرون کارخانه‌ها بسرد و این در حدی سفیهانه تر و بی پرواتر از خارج کارخانه‌ها. کارگری که تازه می‌خواست از بند توهّمات گذشته رها شود باید بین هفتاد و دو گروه و گروهک چپ‌تصمیم‌گیری میکرد. مسابقه برای جلب کارگران آگاه ابعادی چنان خفت‌آور می‌یافت و همراه با چنان لجن پراکنی‌هایی می‌شد که نمی‌توانست هیچ کارگری را مشمئز نکند. "کمیته‌های مشترکی" که عنداللزوم تشکیل می‌شد محلی بود برای آموزش بدترین نوع توطئه‌گری و عدم صداقت سیاسی. همه بیاد داریم که در اولین تظاهرات یازده اردیبهشت، زمانی که کارگران هنوز بر مبنای غرائز خود حرکت می‌کردند و نه تحت سازماندهی سازمان‌های سیاسی چند صد هزار نفر باشکوه‌ترین تظاهرات چپ در تاریخ ایران را برگزار کردند. و باز هم بیاد داریم که تظاهرات در اردیبهشت سال بعد اگر بشود آن را تظاهرات نامید - نمایشی بود نکبت‌آلود از تشتت، حقارت و فرقه‌گرایی سازمان‌های چپ. و بالاخره در سال شصت سازمان‌های چپ حتی نتوانستند یک محل را برای خود انتخاب کنند، حتی نتوانستند شعارهای واحدی در مقابل دیوار تجاعی که اکنون دندان‌هایش روی گوشت آنها بود پیدا کنند. و اما طبقه کارگر؟! اساساً ندانست صوای آن چه دولت برایش تبلیغ می‌کرد تظاهراتی بود. و درویشی در مقابل این خفت؟ صفحات روزنامه‌های چپ شرح حماسه‌هایی بود که در بزرگداشت یازده اردیبهشت آفریده بودند.

پس از انقلاب، کارگران ایران، از سازمان‌های چپ شنیدند که حکومت ملی، غیرملی، ملی... است. بهترین راه برای تحقیق آنها. بعد به آنها گفته شد که جناح مرفقی که اکنون خط امام نامیده می‌شد بزرگ‌ترین مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را آغاز کرده است و باید مورد دفاع قرار گیرد و این البته در زمانی بود که جدی‌ترین یورش رژیم علیه چپ آغاز شده بود و چپ "ایشاگر" و "ازخود گذشته" ایران علی‌رغم آن برای دفاع از اقدام دانشجویان خط امام تظاهرات برگزار می‌کرد و میرفت که به صفوف آنها ملحق شود که متأسفانه! با چوب و لگد از آنها پذیرائی شد. بالاخره رژیم ضد امپریالیست تصمیم گرفت به "ارتجاع منطقه که به رهبری صدام به ایران حمله کرده بود" بجنگد و بخشی از چپ ایران هلهله کتان به زیر پرچم سبز محمدی رفت. قسمت ناچیزی که تا آن زمان طبقه کارگر آشنائی با آن نداشت ناگهان به کفاره‌ی گناهان گذشته تصمیم گرفت علیه رژیم تا دیروز ضد امپریالیست ایران جنگ داخلی! براه بسیندازد. البته به یمن تبلیغات رژیم کارگرانی که نام این بخش از چپ را نشنیده بودند از وجود این رهبران موقع شناس مطلع شدند. تنها اشکال کارگران "علاقه به چپ" این بود که بالاخره نمی‌دانستند زیر پرچم اسلام در مرزها بجنگند، در داخل مرزها علیه پرچم بجنگند، صف مشترکی تشکیل دهند و یا آنطور که دیگران می‌گفتند بگویند این جنگ، جنگ ما نیست.

و شما اکنون خود را بجای توده‌ی کارگری که تحت رهبری خرده بورژوائی انقلاب سیاسی کرده و هنوز اسیر توهّماتی است که گویا در ستاورد های بزرگی داشته بگذارید و ببینید که باین چپ چه چیزی نخواهید گفت.

به هر حال آن چه مسلم است این است که طبقه کارگر ایران برای یورش به سازمان‌های چپ و متلاشی شدن آنها اشکی نریخت. این موجود چپ اساساً برای او ناشناخته ماند. هیچ گاه ندانست فرق حرفهای این موجود با حرفها و شعارهای رژیم چیست. چرا باید عضو فلان حزب - مثلاً مجاهدین انقلاب اسلامی - نشد و عضو فلان سازمان چپ شد. چرا نباید عضو مجاهدین شد که هم خدا را دارند

و هم خرما را. چرا اساساً باید عضو چیزی شد. اینها و سئوالاتی به همان اندازه پایهای و اساسی ناروشن بودند. فرق مثلاً سازمان توفان و پیکار را نه توده‌های کارگر بلکه کمونیست‌های دواآتسه هم نمی‌دانستند.

طبیعی است که چپ‌ها تا این حد بی‌پایه، بی‌پیوند، غیر متحد و فرقه‌گراست، در حرکت روزمره‌ی خود یا دچار انزوای کامل می‌شود و یا مجبور می‌شود که بدنبال سایر نیروهای اپوزیسیون بسود. وقتی هویت و صف مستقل وجود نداشته باشد یا باید ادای استقلال را درآورد و اعلام "جنگ داخلی" کرد و یا آنکه باید بناچار بدنبال روی سایر نیروهای اپوزیسیون شد. و گاه هم هر دو کار را توأم با هم کرد یا یکی را بعد از دیگری!

آیا اینها تجربه‌هایی ضرور و غیر قابل اجتناب بودند؟ هرکس می‌تواند به فراخور درک خود از مسائل جوابی بدهد. شاید انجام اموری که تاریخاً بهمه‌ی چپ است هنوز مبسر نبود. و شاید هم نه. حد اقل این است که بجرأت می‌توانیم بگوییم که حتی مسئله‌ی انجام مطرح نیست. در چهار سالی که از انقلاب گذشت چپ ایران در جمع‌نشان داد که حتی آگاهی به این مسائل ندارد، انجامش بجای خود.

و آیا اکنون پس از این تجربه‌های تلخ حد اقل آگاهی پیدا نشده است؟ آیا اکنون چپ ایران به این نتیجه رسیده است که فکر و ذکر خرده بورژوازی، بورژوازی است؟ آیا مسلم شده است که آنچه مهم است مناسبات تولیدی مورد دفاع طبقات و اقشار و نه مسائل توزیعی (عدل و قسط اسلامی) است؟ آیا معلوم شده است که بین ضد خارجی بودن و ضد امپریالیست بودن تفاوت هست؟ آیا روشن شده است که دفاع از حقوق و آزادی‌های دموکراتیک دفاع از حقوق همه‌ی مردم و منجمله و بالاخص حقوق طبقه‌ی کارگر است و این یک شعار لیبرالی نیست؟ آیا معلوم شده است که نمی‌توان تبعیت از خرده بورژوازی را تحت پوشش اوهامی نظیر انقلاب دموکراتیک توجیه کرد و بعد متحیر ماند که چرا "متحد طبقه‌ی کارگر" به طبقه‌ی کارگر - و از آن مهم‌تر! - به سازمان‌های چپ - خیانت می‌کند؟ آینده‌ی جواب این سئوالات را خواهد داد. با اینهمه شواهدی بچشم می‌خورد که هم اکنون به برخی از سئوالات فوق با قید احتیاط می‌توان جواب مثبت داد. کسانی و نیروهایی که هنوز هم در اوهام دوران طفولیت هستند خود را دست‌انداخته‌اند. به هر حال وضع چپ ایران و ارتباط یا بی‌ارتباطی‌اش با طبقه‌ی کارگر مقارن شدت سرکوب بوضعی بود که ذکر کردیم. در این زمان سرکوب ناگهان حدت یافت و تتمه‌ی امکانات دموکراتیک هم از میان رفته‌چیه می‌بایست کرد؟

در این زمان دو سازمان بزرگ‌تر - اقلیت و پیکار - تعدادی سازمان‌های کوچک‌تر چپ فعالیت می‌کردند. سازمان اقلیت را در حقیقت نمی‌شد به معنای واقع‌گرمه سازمان دانست - و این تحت شرایط موجود شاید از یک جهت حمن بود و نه عیب. رفقای اقلیت مجموعه‌ای ناهمگون بودند که بر سر پاره‌ئی مسائل که مهم‌ترین آن موضعگیری بر سر حاکمیت بود، از "اکثریت" جدا شده بودند. همان زمان پیدا بود - و امروز ثابت شده است - که گرایش‌های مختلفی در میان این رفقا از نظر ایدئولوژیک وجود داشت و این امر تأثیرات خود را در نحوه‌ی سازماندهی و مسائل تشکیلاتی بجای می‌گذاشت. اعضای این سازمان برخی به همان اندازه سنت‌گرا بودند که این سئوال را در اندامان بوجود می‌آوردند که چرا اساساً از اکثریت بریده‌اند. در مقابل رفقای بودند که نشانه‌های بارز تجدید تفکر، رشد کیفی و بریدن از جزم‌های ساده‌گرایانه استالینی سنتی ایران را نشان می‌دادند. نه تنها شماره‌های مختلف نشریه‌ی آنان، بلکه مقالات مختلف یک نشریه هم وجود یک طیف نامتجانس را نشان می‌داد. شاید اگر شرایط اجتماعی مناسب بود، مبارزه‌ی درونی ایدئولوژیک در این مجموعه می‌توانست به رشد کل آن و کل چپ کمک کند، اما متأسفانه حرکت اجتماعی بخاطر عدم آمادگی ما متوقف نمی‌شود! اقلیت زمانی مجبور به یک حرکت سریع، یکپارچه و قاطع شد که سازمان‌نشین قابلیت‌ها نداشت. تحلیل سیاسی اقلیت این بود که باید در مقابل رژیم مقاومت کرد. آنان نیز امکان سرنگونی رژیم را می‌دادند. و بر طبق آن، بنظر ما، تصمیم سیاسی درست

گرفتند، اما بعلمت وضع تشکیلاتی تصمیم آنها روی کاغذ ماند.

اگر در این زمینه - زمینه سیاسی - ایرادی به اقلیت هست (و ما در همان زمان ذکر کردیم) نسه در این نکته است که آنها جبراً از استراتژی مجاهدین تبعیت کردند - ما در این زمینه سخن خواهیم گفت -، ایراد در این است که همانطور که مجاهدین خود را یک تاز عرصه‌ی اپوزیسیون قلمداد میکردند، اینان نیز خود را یک تاز عرصه‌ی چپ دانستند. بازهم مسئله‌ی تشکیل صف مستقل چپ قربانی فرقه‌گرائی شد.

و اما پیکار! سازمانی که زمانی مانند یک کودک نابالغ برای غول رژیم رجز می‌خواند و جنگ تن به تن می‌طلبید، به مجرد آنکه غول دندانی به او نشان داد چنان "ادب" شد که تماشائی بود. "ماجرای جوئی نباید کرد"، "مبارزه‌ی موقر و متین باید کرد" ... و متأسفانه این نیز سودمند نیفتاد. ادب برای رژیم یعنی شیوه‌ی حزب‌توده و اکثریت. ولی پیکار خیانتکار نبود.

- یورش رژیم پروسه‌ی حرکت اضمحلال سازمان‌های نظیر راه کارگر و رزمندگان را تسریع کرد. راه کارگر - که در بحبوحه‌ی گل کردن آن در وصفش گفته بودیم در تزه‌های اساسی هیچ تفاوتی با حزب‌توده ندارد (و علی‌رغم فحش‌های آبداری بود که به حزب‌توده می‌داد) - ظاهراً خیلی زود تجزیه و مضمحل شد و بخش مهمی از آن به حزب‌توده پیوست. رزمندگان درگیر در اختلافات ایدئولوژیک درونی که قبل از آن وجود داشت دچار ضربات سختی شد و اعضای آن کلاً متفرق شدند.

سازمان‌های نظیر چریک‌های فدائی خلق (هواداران اشرف دهقانی و حرمتی‌پور) بی آنکه کسی بدانند چه می‌اندیشند کماکان بعنوان جریان‌اتی غیر اجتماعی با کیش و فرهنگ مخصوص خود برای پیشبرد انقلاب به مصادره‌ی بانک‌ها و نظائر آن ادامه دادند.

گروه‌های نظیر شورای متحد چپ در این ماجرا توجیه نهائی و مسلم را برای هم‌آوایی بی شائبه با مجاهدین - بنی‌صدر یافتند.

سپهند که یکفره زحمت‌زبانی برای برنامه دادن به چپ ایران کشیده بود، بالاخره به دادن برنامه به کوموله‌قناعت کرد.

توفان صلاح دید به نصیم پیکار قناعت کند، بخشی نیز شورای مقاومت ملی را ارجح دانستند.

در مقابل، سازمانی که کمتر جدی گرفته می‌شد - اتحادیه کمونیست‌ها - علی‌رغم ثمتت‌هایش، علی‌رغم انحرافات و ناروشنی‌های ایدئولوژیک این جریزه را از خود نشان داد که عدائی را جمع کند و حرکتی که دیگران صحبتش را می‌کردند از خود نشان دهد و این با در نظر گرفتن گذشته‌ی آنها جالب‌تر است. این سازمان در جنگ ایران و عراق به زیر پرچم سبز محمدی رفت و اعلام کرد که نیرویش را در اختیار "پرزیدنت بنی‌صدر" می‌گذارد، اما هنگامی که خط "پرزیدنت" شکست خورد و وی مجبور به فرار شد و خط امام نزدیکی ظاهری و موقتی به شوروی پیدا کرد، این سازمان تجدید نظری در داستان معروف محاصره‌ی شهرها از طریق دهات کرد و بدنبال ایجاد مناطق آزاد شده (یعنی تزهائی که آنقدر در گذشته در موردش بد و بیراه گفته بود افتاد. با این همه این اعتبار را به آنها باید داد که جمارت را در مقابل - محافظه کاری و ترس‌گذاشتند (۱۳) و (۱۴).

(۱۳) این متن زمینی نوشته شد که هنوز شوی تلویزیونی رهبران و اعضا اتحادیه کمونیست‌ها به صحنه نیامده بود، بخش این نمایش نوشتن یک پاورقی را می‌طلبد چرا که کل آن یک پاورقی بود بر آنچه در متن وجود داشته است: چرخش‌های مداوم آنها ادعا کردند که اقدام اخیر آنها یک نوع انحراف بوده است. شاید بتوان توافق کرد که استقامت و پایداری در یک زمینه‌ی دائماً در چرخش نوعی انحراف است.

بقیه زیرنویس در صفحه بعد

و اما سازمان وحدت کمونیستی .

سازمان وحدت کمونیستی — ما در مورد آن بخش از ترزاها و نظراتی که در مقابل سازمانهای چپ صنتی اعلام کردیم وضحت آنها در طول زمان به اثبات رسید هاست ، در اینجا سخن نمی گوئیم . در اینجا بر نظر و تصمیم گیری مشخصی تکیه می کنیم که اکنون اتفاق نظر در مورد آن وجود ندارد و از چند زاویه مورد انتقاد بوده هاست و از همه مهمترین وقایع هم آنرا متحقق نگردانده هاست . این مسئله ، مسئله تصمیم گیری در مورد شعار سرنگونی رژیم و ترزیم — از همه مسلحانه بود . در اینجا نیز مانند هر مورد دیگر و بخش مجزا سلسله فاکتها و متدولوژی ، را باید در نظر گرفت و بالاخره به حوادث و اتفاقات و تاثیر همدی این عوامل بر هم توجه کرد . اینکار نیز طبعاً نه برای انتقاد از خود روشنفکر مایانه و نه برای تمجید از خویشتن است . باید ببینیم روش تحلیل ما درست بوده هاست یا نه . نکات مثبت و منفی آن چه بوده و چه در سهائی میتوانیم از آنها برای آینده بگیریم .

رفقای ما یاد دارند که هنگامی که ما شعار " هر دو جناح حاکم و دشمن زحمتکشان " و یا " برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان انقلابی دگر یابد " را می دادیم ، این شعار ها در جو چپ ایران چپ روانه و حتی تروتسکیستی تلقی میشد . و طبیعی بود که چپ گرفتار او هام ویند اربا مشخصاتی که از آن بر شمر دیم چنین تصور کرد . ما در انطباق شعار " هر دو جناح حاکم . . . " با شرایط روز نتیجه گیری میکردیم که بهترین شرایط برای امکان حرکت نیروهای چپ ، جدال این دو جریان است . ما معتقد بودیم که هر یک از جناحها که تسلط کافی و نهائی را بدست آورد شرایط خفقان زا و یگانه سازی را بوجود خواهد آورد و این طبعاً به ضرر نیروهای چپ است . ما می گفتیم تلاش برای اینکه ببینیم کدام یک از دو جناح مرفقی ترویج اکثر ارتجاعی است ، امری عبث است ما باید ببینیم چه شرایطی از قدرت و جدال قدرت این جناحها از نظر رشد چپ ، از نظر امکان تحرك چپ مناسب تر است .

مطابق ارزیابی ما ، چنانکه گفتیم ، بهترین وضع در ادامه جدال آنها بود ، هر چه موقت باشد . این تزد ر زمان خود مورد و نوع برداشت اشتباه آمیز از راست و چپ شد . عد های ما را متهم به " هرج و مرج طلبی " کردند و گفتند که شما " مصالح عالی می جامع و اقتصاد ملی " را در نظر نمی گیرید . رفقا نامه های یک نویسنده مرا که به نیابت از تیپ چپ هائی بود که حول و حوش " شورای متحد چپ " بودند به یاد دارند و جوابهای ما را به آنها . از جانب دیگر برخی می گفتند که این تزد به معنای کمک به بنی صدر است ، چون او جناح ضعیف ترست و کسانی که چنین تزی دارند تلویحاً می گویند که باید به کمک او رفت تا نیرویش با جناح دیگر برابر شود . به اینان نیز توضیح دادیم که ما چنین نظری نداریم بلکه معتقدیم چپ در این جدال نباید درگیر شود ، بایستی صف مستقل خود را تشکیل دهد ، برنامه می مشخص خود را تنظیم و ارائه کند و بعد بر مبنای آن برنامه و بر حسب شرایطی که جامعه در هنگام ارائه آن برنامه خواهد داشت تصمیم بگیرد که چه می خواهد و چه باید بکند (بسیار داریم هنگامیکه ما در دفاع از آزادیهای دموکراتیک و محطمی رژیم به روزنامه های مخالف را محکوم میکردیم عد های میگفتند پس بروید همراه بازرگان برای جلوگیری از اشغال دفتر میزان بجنگید !) بهر حال اکنون زمان باز کردن مجدد این مباحث نیست ، چون گذشت زمان و کمب تجربه بسیاری از مسائل را برای چپ باید حل کرد ه باشد . این اشارات کوتاه بعنوان مقدمه ای بود برای طرح مسائل بعد . بدین ترتیب ما با شعار " انقلابی دگر یابد " شعار استراتژیک خود را بیان کرده و در شعار " هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان " مشی سیاسی خود را در جهت گیری قاطع علیه کل حاکمیت بیان داشته و وظیفه خود را بطور اخص تبلیغ این مواضع در چپ و کمک به تشکیل صف مستقل چپ می دانستیم .

در ادامه ای این دید زمانی فرار رسید که مسئله شعار استراتژیک میتوانست با تعدیلاتی به شعار مشخص بدل

بقیه زیر نویس از صفحه قبل :

(۱۴) در این نوشته از سازمان های مختلف لطیها سخنی به میان نرفته است و باید در نوشته ی جد آگانه ای بدقت بررسی شود . امید های فراوانی که به این جنبشها می رفت (با در نظر گرفتن پایه ی تود های آنها) عملاً متحقق نشد . جنبش نیرومند کردستان در بحبوحه ی سرکوب رژیم در سی خرداد و بعد بدلائلی ناروشتن ساکن ترین دوران خود را گذراند و هیچ کس به جنبش سراسری نکرد . اگر چنانچه بعضی از رهبران این جنبش اظهار می کنند این امر صرفاً بخاطر عدم توانائی بوده است معلوم نیست برای روزی که سرکوب عمومی فراغت بیشتری به رژیم دهد و جنگ با عراق هم خاتمه یابد چه اندیشید ه اند ●

شود. توده‌های مردم به سرعت از حاکمیت ناراضی می‌شوند این امر که چه مقدار مربوط به تجربه زندگی آنها، چه مقدار مربوط به روشنگری مبارزین و چه مقدار مربوط به جدال‌های درونی حاکمیت بود می‌تواند مورد بحث باشد اما آنچه مسلم است این است که حدود یکسال و نیم پیش که ما شعار "سرنگونی رژیم" را مطرح کردیم، منتظران پایهی توده‌های رژیم به حداقل خود رسیده بود، بلکه مسئله جدال‌ها موجب عدم تثبیت جدی حاکمیت شده بود. رفقا شرایط آن زمان را به یاد آورند و مشاهده کنند که رژیم در ضعیف‌ترین موقعیت خود بود و اپوزیسیون مترقی در قدرتمندترین شرایط خود. ناراضی و سردرگمی توده‌های مردم در آن وضع بی‌نظیر بود. شعار سرنگونی با این ارزیابی مطرح شد و لازم به یاد آوریم که بازحتی در آن شرایط ما پیش شرط آنرا تشکیل صف مستقل چپ میدانستیم، یعنی معتقد نبودیم که همه نیروهای مخالف رژیم باید صرفنظر از خط و خط بندی یک کیسه شوند. اینکار به نظر ما باعث بی‌هویتی و اضمحلال چپ و برنده شدن مجاهدین می‌شد. آنها از خدایخواستند بانیروها تك تك وارد صحبت و اتفاق شوند تا بایک چپ منجم و متحد. البته لازم به یاد آوری است که در آن زمان مجاهدین هنوز شعار سقوط خمینی را نداده بودند و تنها اقلیت بود که کمی بعد از ما شعار سرنگونی رژیم را مطرح کرد. معینا تردیدی نبود که مجاهدین در صورتیکه هنگام بابنی صدر نمیتوانستند مسئله حاکمیت را با "انقلاب درونی" یعنی جابجائی جناحها حل کنند، به مسئله ضرورت سرنگونی میرسیدند و کمالات اینکه بمنحواص خودشان رسیدند. بدون آنکه اسم سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را بیاورند.

در این شرایط - یعنی قبل از رسیدن مجاهدین به این شعار - بجز ما اقلیت، سازمان پیکار راهم می‌شد در این مقوله گذاشت گویانکه مسئله "جنگ داخلی" آنها امری انحرافی بود ولی بهر حال معنایش سرنگونی رژیم بود. حزب کارگران سوسیالیست هم پس از آنکه رهبری امام خمینی را پذیرفته بود، بناگاه بدون تحلیل مشخصی خواهان سرنگونی رژیم شد. بدین ترتیب بخش عمده‌ای از چپ ایران بنحوی از انحاء و باد رکهای متفاوت مسئله ضرورت سرنگونی را مطرح میکرد ولی این امر نیز بدیهی بود که اعلام ضرورت انجام یک عمل با اعلام توانائی آن متقارن نیست. حتی یک فرد و یا یک سازمان کوچک میتواند بر مبنای تحلیل از شرایط شعار درستی مطرح کند ولی این نیز بدیهی است که این فرد یا سازمان به تنهایی نمیتواند امری را که متوسط به بخش عظیمی از جامعه است انجام دهد. این امر در مورد چپ بطور کلی صادق بود. بخش مهمی از چپ به ضرورت سرنگونی رژیم رسید مباد ولی در عین حال روشن بود که چپ به تنهایی قادر باین کار نیست. کشیده شدن مجاهدین به زیر این شعار برای امکان موفقیت آن ضروری بود. رفقا به یاد دارند که مجاهدین بمنحواص یک نیروی خرد مبرور و راهم با چپ لاس میزدند و هم با راست. هم بابنی صدر همراهی میکردند و هم سعی میکردند چپ را با خود داشته باشند (و همانطور که گفته شد چپ را بطور تك تك و غیر منسجم) و در این کار هم تا حد زیادی موفق بودند.

در این دوران بود که یورش رژیم کار را یکسره کرد و جایی برای امید مجاهدین در جابجائی جناحهای قدرت باقی نگذاشت. آنان و بنی صدر نیز از سیام خرداد عملاً در جهت سرنگونی رژیم گام برداشتند. در این هنگام علاوه بر توده‌های وسیع ناراضی، نیروهای چپ و نیروهای بینابینی مانند مجاهدین و بالاخره لیبرالها و "لیبرالها" - و البته هر یک بدلیل و از جهتی - مسئله سرنگونی رژیم را ضروری میدانیدند. امکان عملی شدن آن برای اولین بار بصورت یک واقعیت درآمده بود. در صفحات پیش گفتیم که به علت وسعت ناراضی، قدرت مجموعه مخالفین رژیم و عدم تثبیت رژیم، کسی در آن زمان در دیدن امکان (و نه قطعیت) سرنگونی تردیدی نداشت به نظر ما کمبود اساسی در آن لحظه عدم وجود جنبش توده‌های بود ولی در عین حال با شرایطی که گفته شد معتقد بودیم که جنبش توده‌ای بوجود خواهد آمد. این امر را با قطعیت گفتیم و بر مبنای امید به تحقق آن برنامه‌ریزی کردیم، "رهائی ویژه مبارزات توده‌ای" را داریم و شمارش معکوس را آغاز کردیم.

آیا ما غلط اندیشیده بودیم؟ آیا فاکتورهای در دسترس ما ناقص بودند؟ آیا بد تحلیل کرده بودیم و یا آنکه علت را در جای دیگر باید جستجو کرد؟

ما معتقدیم که با آنکه فاکتورهای بطور مستقیم در دسترس ما کامل نبودند، ولی محتملاً کافی بودند. ما قبل از

سرکوب تظاهرات توده‌های میلیونی علیه جناح حاکم راب‌چشم میدیدیم، این توهم نبود. ما میدانستیم که اگر نه چپ، ولی قطعاً "مجاهدین نقاط ضعف رژیم را خوب می‌شناختند و گرچه سازمان ما در تماس با آنها نبود، ولی میدانستیم که بخش دیگری در تماس با آنها هستند احتمالاً" با داشتن فاکتورهای بیشتری همین نتیجه‌ی ماریسید هاند. بدین طریق ما با اطلاعات خود و هم تحت تاثیر اطلاعات عمدتاً "اقلیت و مجاهدین به یک جمع - بندی رسیده بودیم. آیا اینکار اشتباه بود؟ ممکن است عده‌های معتقد باشند که ما عملاً "تحت تاثیر سایه نیروهای اپوزیسیون قرار گرفتیم. ما ابانمی‌کنیم ولی آنرا اشتباه نیز نمیدانیم. پیش‌بینی آنها در تائید پیش‌بینی ما بود. ما مستقلاً "چنین می‌اندیشیدیم و در عین حال مشاهده‌ی اینکه بقیه‌ی نیروهای اپوزیسیون هم همین نظر را دارند به ما اطمینان بیشتری میداد. جنگ بهر حال در حال شروع بود و با عبارتی شروع شده بود، هم باید بعنوان یک نیروی اجتماعی (منظور از نیروی اجتماعی جهت‌گیری اجتماعی است و نه قدرت اجتماعی، مفهوم مخالف آنرا میتوان در نیروهای غیر اجتماعی مانند چریک‌های فدائی - هواداران اشرف دهقانی - دید) چهمیکردیم؟ به نظر ماکاری که کردیم درست بود، ما اعلام کردیم که باید سرعت در تدارک سرنگونی رژیم بشود. باید از هر جهت آماده بود. باید همراه با سایر نیروهای چپ اقدامات مستقل کرد و در عین حال در یک صف واحد با مجاهدین از سر صحبت برآمد. هنگامیکه جنگی آغاز میشود مکانیسم آن بر مبنای میل و شرایط ایدئال برای یک نیروی خاص نیست. یک نیرو اگر اجتماعی باشد ارزیابی میکند که در شرایط موجود چه کار میتوان کرد. شرایط ما و چپ برای جنگ مسلحانه مسلماً آماده نبود، ولی وقتی جنگ شروع میشود شما مجبور به مقاومت هستید و با عقب‌نشینی. راه سومی وجود ندارد. ما پیش‌بینی امکان بوجود آمدن جنبش توده‌ای راه مقاومت را تبلیغ کردیم. بنابراین اگر فاکتورها غیر مکی نبودند، اگر تصمیم‌گیری درست بود، چرا جنبش توده‌ای بوقوع نپیوست و شکست خوردیم؟

ما در بحث مربوط به مجاهدین به نکاتی که در این زمینه میدانستیم اشاره کردیم. تکرار آنها مسئله‌ای را حل نخواهد کرد، بویژه آنکه معتقد نیستیم به همه علل دسترسی پیدا کردیم. نظر کلی ما این است که یک عامل عمده تاکیک‌های غلط مجاهدین، تبدیل به تماشاچی کردن و ماندن توده‌های مردم بود. علت دیگر شدت و سرعت سرکوب بود که فلج‌کننده بود. و این امر ناشی از ماهیت رژیم بود و هم اینکه رژیم هم بخوبی میدانست که کوتاه آمدن یعنی سرنگون شدن.

مسئله‌ی دیگر وجود جنگ ایران و عراق بود که با تهییج احساسات خام وطن‌دوستی بخش‌هایی از مردم آنها را بدون آنکه ضرورتاً "چنین بخواهند عملاً" در جهت نیروهای رژیم بسیج میکرد و همانطور که در صفحات پیش گفتیم نوعی مشروعیت ظاهری برای آن بوجود می‌آورد. (۱۵)

و بالاخره عامل دیگر دست‌غیب الهی بود. این عامل کم‌اهمیتی نیست. ما در این زمینه در بخش مسائل

(۱۵) در نوشته‌های گذشته به نکات دیگری هم اشاره کردیم که اینجا من باب تذکر و نه بحث به آنها اشاره می‌کنیم. از لایق آنکه در عدم تحقق جنبش توده‌ای دخالت داشته میتوان به موارد زیر اشاره کرد: الف - تجربه‌ی گذشته، توده‌های مردم سه سال پیش از این وقایع انقلابی کرده بودند که از نظر شرکت توده‌ای کم نظیر بود ولی در آن از نظر واقعی چیزی بدست نیآورده بودند. این تجربه‌ی ناموفق گذشته‌ی نزدیکی نمی‌توانست در ذهنیت آنها بی‌تاثیر باشد ●

ب - بخش مهمی از توده‌ی ناراضی هنوز پشت به رژیم نکرده بودند و در حقیقت جزء اپوزیسیون نبودند. این بخش طرفدار یک جناح در مقابل جناح دیگر (از رژیم) بودند و نه مخالف کل رژیم. بسیاری از هواداران بنی‌صدر جزء این گروه بودند. این امر به معنای آن بود که آنها به علت کم‌عمقی مخالفتشان، حاضر به رودررویی مستقیم با رژیم نبودند و با اولین یورش رژیم از میدان خارج میشدند ●

ج - این استدلال قابل تعمق است که وجود سازمانهای متشکل تا اندازه‌ی زیادی جلو حرکت خودانگیخته‌ی توده‌ها را میگیرد. در شرایطی که هیچ حزب سازمانی وجود نداشته باشد توده‌ها به حرکات خودجوش دست می‌زنند، تشکیل شوراها، کمیته‌ها، اعتصابات... این امور در دوران انقلاب ضد رژیم شاه و مردم بخوبی در رحد وسیعی دیده شد. اما در زمانیکه سازمانهای سیاسی بخش قابل توجهی از آگاه‌ترین عناصر توده‌ها را در خود جذب کرده‌اند و تحت امر خود را آورده‌اند، اگر این سازمانها کج روی کنند ضربه‌ی شدیدتری وارد می‌آید. اگر در کارخانه‌ای سازمان متشکلی وجود داشته باشد، کارگران خود به سائقه‌ی طبقاتی ممکن است حرکات اعتراضی خود انگیخته کنند، شورش کنند، شورا تشکیل دهند، اعتصاب کنند. ولی هنگامیکه سازمانهای سیاسی وجود داشته باشند آنها بنا بر اهرم قدرت تشکیلاتی و منضبط خود، شی خود را تا اندازه‌ی زیادی خواهند خواست و نخواهند گریخت. اگر این شی غلط باشد نتیجه فاجعه‌آمیز خواهد بود ●

و نیروهای بین المللی سخن خواهیم گرفت . شاید هر روز نکات بیشتری از آن روشن شود .



برای آنکه انتقادات مایخودمان در لابلای سطور کم نشود مناسب میدانیم که احاد تصمیم گیری خود را بطور خلاصه جمع بندی کنیم :

- ۱- اطلاعات و تحلیل ما از میزان نارضایتی مردم صحیح بوده است .
- ۲- اطلاعات و تحلیل ما از وضع سازمانهای سیاسی از لحاظ آمادگی برای انجام آنچه در حد خود مدعی هستند نادرست بود . ما تصور میکردیم که مجاهدین با محاسبی آنچه در روبرو قدرت مهم است (کمیت ، کیفیت ، موضع) به فتایجی که اعلام میکردند رسید هاند . این اشتباه بود . همین حکم در ابعاد کوچکی در مورد "جوخهای رزمی اقلیت" و خود ماصارق بود .
- ۳- ما تصور میکردیم که مجاهدین اینطور بی محابا به اقداماتی نظیر نمایشهای خیابانی که بوضوح اثر منفی - کننده داشت دست زنند . قضاوت در این امر که عدم پیش بینی استراتژی غلط مجاهدین انتقامی به ماست یانه از عهدی ما خارج است .
- ۴- جنگ خارجی میتواند بصورت عامل تزلزل رژیم و یا برعکس (در صورتیکه نیروهای سرنگون کننده قوی نباشند) مشروعیت آن درآید . ما باین جنبه از مسئله جنگ کم اهمیت دادیم .
- ۵- شدت و سرعت سرکوب توسط رژیم نیز دوسویه عمل میکند . در صورت استراتژی درست اپوزیسیون این امر میتواند باعث جری شدن و واکنش بیشتر توده های ناراضی گردد و در غیر این صورت عامل مهی در انفعال آنها شود . استراتژی غلط اپوزیسیون باعث شد که رژیم نتیجهی مطلوب خود را از سرکوب بگیرد .

مسائل بین المللی

شاید دشوارترین قسمت این بحث همین بخش باشد . این دشواری بحال مختلف است . کم بودن اطلاعات از یک جانب و دقیق نبودن آنها از جانب دیگر متناقض بودن آنها و بالاخره بهتراز همه عدم تشخیص پیچیده بودن یک پدیدهی در حال غلیان و تمایل به طبقه بندی و ساده کردن مسائل تحت عنوان "فورموله" کردن آن ، همگی مسائلی هستند که این بحث را بسیار دشوار میکنند . بنابراین اگر خواننده در این بخش از نوشته دنبال "اطلاعات دست اول" و یا "نتیجه گیری قاطع" میگردد از خواندن آن وقت خود را تلف نموده خواهد یافت چون چنین مسائلی را در این نوشته نمیتوان پیدا کرد و ما باید .

در میزان نفوذ قدرتهای خارجی در شکل گیری انقلاب ایران سخن بسیار رفته است . شاید امروز بتوان سناریو را باین وضع بازسازی کرد که شرق و غرب بدلیل مختلف و البته متفاوت بر سر مسئلهی رفتن شاه توافق داشتند . شرق در زمینهی ارائهی بدیل امکان چندانی نداشت و لهذا امر تعیین جانشین عملاً "بعهدی نیروهای مختلف غربی بود . در این زمینه روی بدیلهای مخالف کار میشد . باهمی این نیروها صحبت و ساخت و یا خست میشد . آنچه که از یک جهت برآیند قدرت و کارآئی نمایی بدیلها (کارآئی نسبی در مقابل رقبا) بود و از جهت دیگر بهتراز جو انقلابی و هیجانی کشور اجازهی رشد و قدرت گیری اش را میداد ، همین چیزیست که بوقوع پیوست . در این مسئله اندکی درنگ باید کرد و چند نکته را در نظر باید گرفت :

- ۱- با آنکه نارضایتی توده های مردم عمیق بود و بهر حال امکان وقوع انفجارات خود جوش میرفت ولی سیاستهای خارجی در نحوه (نه ماهیت) بروز و شکل گیری شورش دخالت داشتند . این دخالت هم از طریق اعمال نظرتوسط سیاستمداران متعایل به آنها را پیوزیسیون و هم از طریق دخالت در پیروسی تصمیم گیری و اجرای آنها توسط رژیم شاه بود . غرب از یک جانب بالیبرالها و "لیبرالها" که طیفی از علی امینی و برخی از سران جبهه ملی و بازگان و امثالهم را تشکیل میداد در تماس و یا خست بود (مافهلا " مسئلهی خمینی و باند او را کنار میگذاریم) ، با آنها الهام میداد و بدرجات مختلف از آنها حمایت میکرد و از طرف دیگر توسط ایادی خود در رژیم شاه و نفوذ خود بر گل آن رژیم سیاست و نحوهی اجرای آنها را در مقابل اعتراضات و برنامه

های اپوزیسیون به نفع سیاست کلی خود تنظیم میکرد. آقای هایزر از يك جناح با سران اپوزیسیون در تماس بود و از جانب دیگر برنامه‌ی ژنرالهای شاه را به آنها یاد میکرد و تمایلات شخص شاه را که اکنون نوکر بدر نخوری شد بود (و علم غیب نمیکشود که بدانیم شاه بارفتن خودش مخالف بود) نادیده میگرفت. بدین ترتیب آمریکایك موقعیت استثنائی و ظاهراً "مطلوب قرار داشت و در هر دو ارد و نفوذ قابل توجهی داشت و میتوانست به برنامه‌ها شکل دهد.

می‌گوئیم موقعیت "ظاهراً مطلوب" و دلیل آن اینست که این نفوذ و قدرت تا آنجا موثر بود که مربوط به عرصه‌ی سیاست — به معنای سیاست بازی — میشد، اما هر چه موج انقلابی به پیش میرفت، تاثیر عامل تمایلات توده — های دو گیرنده بیشتر میشد و مردم در صحنه بیشتر و بیشتر خواستهای خود را یاد میکردند. به عبارت دیگر جنبش علیرغم سران و رهبران رادیکالیزه میشد و بنابراین برخی از آرزوهای آن را از صحنه بیرون میکرد. اگر در اواخر انقلاب تغییر و تبدیلیاتی نیم بند موثر می‌افتاد، هر روزی که میگذشت اثر این اقدامات کمتر و ضرورت اقدام رادیکال‌تری برای "ارضای خواست مردم" بیشتر میشد. آقای امینی شاید در اوائل کار نمیتوانست يك بدی — محسوب شود ولی پس از مدت کوتاهی او که هیچ، شانس خیلی‌های دیگر هم که به ظاهر از او رادیکال‌تر بودند از بین رفته بود. و اینست رابطه‌ی متقابل حرکت توده و عرصه‌ی سیاست. هم آن شعاری که تعیین کننده‌ی مشخص حوادث را سیاست‌بازان (و منجمله نیروهای خارجی) تعیین میکنند.

بهر حال در شرایط مشخص ایران هر روز بار رادیکالیزه‌تر شدن جنبش، نیروهای خارجی مجبوره حذف تعداد بیشتری از بدیلها و تکیه و ساخت و یا خست بیشتر با آنها می‌شدند که در ابتدا به آن درجه مطلوب نبودند و میتوان گفت انتخاب اول نبودند. آخرین پرده بالاخره در بدیل خمینی — بازگان شکل گرفت. اینها هم مقبولیت توده‌ای داشتند و هم اینکه در ساخت و یا خستها تضمین کافی داده بودند. (۱۶)

ما در این زمینه مقدّمات "برای جلوگیری از درهم شدن بحث مسئله نفوذ غرب رادیکالیزه‌گریم، ولی البته واقعیت اینطور نبود. نه کشورهای غربی تابع اراده‌ی آمریکا هستند و نه آمریکا نیروی ست‌بند و جناح بنسب‌ی درونی و تضادهای منافع. در همان زمانیکه فی‌المثل باند کارتر مایل به تعویض شاه بود جناح نظامی آمریکا با همهی توان از او حمایت میکرد. اکنون این نکات روشن تر از گذشته شده است، گرچه در همان زمان هم برای کسانی که شناخت داشتند به اندازه‌ی کافی روشن بود. به همین طریق مسئله‌ی قدرتهای اروپائی قابل تعمق است. فی‌المثل در این نگه‌تریدی نیست که بنی‌صدا و عوامل سوسیال دموکراسی اروپا بود. در این باره سخن بسیار رفته است که اگر نه که، بلکه بخشی از روحانیت ایران تحت نفوذ انگلیس بوده است. اکنون که ترکیب شورای انقلاب روشن شده است مشاهده می‌کنیم که هر نیروی بتواند خود انکشتی در آن داشته است. تمهید به نسبت! گویا رادیکالیزه‌ی آمریکا اخیراً از قول کارتر گرفته است که هنگامیکه بسیاری از بدیلهای ماعلاً "بی‌فایده‌اند و دستان انگلیسی — آقای خمینی را به ما معرفی کرده‌اند. العهد علی الراوی. ما طبعاً نه همهی حرفهای اینان را باور می‌کنیم و نه اینکه برعکس. هر چه بگویند را به این دلیل که امپریالیست هستند کذب میدانیم. سخنانی از این قبیل صرفاً در تائید — مشاهدات و تحلیل‌هایی هستند که ما از جریان انقلاب داشتیم و در همان زمان اعلام کردیم و امروز با وضوح بیشتری قابل رؤیت اند.

ترکیب دولت بازگان در این میان معادله‌ی "تمهید به نسبت" را بهم زده و با همهی بی‌کفایتی‌هایش مزاحمتی شده بود برای شورای انقلاب. در دولت بجای آنکه همه سهم داشته باشند نیروهای خاصی عمدگی

(۱۶) شاه هنگامیکه فهمید ارباب زیرپایش را جارو میکند و خود مستقیماً مشغول انتخاب بدیل است، کوششهای ناشی از امتیضال میکرد. از يك طرف در چند مصاحبه مسئله‌ی اعمال نظر آمریکا مطرح کرد (و شاید بتوان گفت به نحو شاهنشاهیانه آمریکا افشاء کرد) و از جانب دیگر خواست با برخی از نیروهای اپوزیسیون لیبرال که در تحلیل وی نوکر آمریکا نبودند کنار بیاید. آقای سنجایی شرح یکی از این "ملاقاتهای اجباری" با شاه را عنوان کرده است. به نظر میرسد که نظریاتشان درست بوده باشد که دیگر خیلی دیر شده بود. در این زمینه میتوان از کتابهایی که به زبانهای خارجی نوشته شده و بعضی از آنها به فارسی ترجمه شده اند اطلاعات سودمندی بدست آورد. نکته‌ی پیداست که هر خواننده بیرون کشیدن اطلاعات از میان مطالب بیشمار دروغینی است که هنر نویسند می‌کوشد بر حسب منافع خود به خورد خواننده دهد.

داشتند. جدال چاقو و ستهاش بالاخر مباحثه انقلاب دوم " بنظر خیلی ها حل شد. نظر ما را اما در مورد حل شدن یا نشدن آن در صفحات پیش خوانده اید. مائاکسون از نقش شوروی در این بخش سخنی بجا نیاورد. شوروی البته از رفتن شاه خرسند بود گویانکه نه قبل از انقلاب اظهاری در این مورد کرد (چون به نتیجه مطمئن نبود) و نه اینکه نفوذی در سران اپوزیسیون داشت و نه توده های مردم دل خوشی از آن داشتند. شوروی در ایران اهرم بدر خوری نداشت. حزب توده قدرتی نبود و سایر بخشهای چپ هم در آن زمان موافقتی با شوروی نداشتند و از اینها گذشته نقش کل چپ - بجز روزهای آخر - نقش مهمی نبود.

این نکته اما و البته مانع از بهر برداری از اوضاع پس از انقلاب نبود. رفتن شاه و کم شدن نفوذ جناح نظامی آمریکا البته مضرتی بود. شرایط دموکراتیک رشد همی گروه ها و منجمله حزب توده را فراهم میکرد و جسیپین به "جنبه های مرفقی" رژیم فوایدی داشت که وصف ناکردنی بود. تزار شد غیر سرمایه داری نیز مسائل تئوریک را کلاً حل میکرد و از همه مهمتر مراد ات اقتصادی بخصوص بعد از انقلاب دوم شیرین تر از آن بود که قابل صرف نظر کردن باشد. شوروی حمایت بی خرج و پیر رآمد خود را در ریخ نکرد (البته همانطوریکه گفته شد تا زمانیکه خرجی نداشت). این حمایت البته محدود و پتهای خود را از لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی و نظامی داشت و همین ها موجب آن بود که ارضاء همواره نیمه تمام بماند. اگر مسئله ادعاهای صدور انقلاب به بخشهای مسلمان نشین شوروی یک شوخی بود ولی مسئله افغانستان میتواند جدی باشد. رژیم ایران نمیتوانست در مورد افغانستان بی تفاوت باشد. بی تفاوتی، آشکارا مسائل و ادعاهای ایدئولوژیکش را زیر سؤال میبرد. کفار مسلمین را می کشتند و امام عصر نظاره گری نمیتوانست کرد. از سایر لحاظ نیز همی تمناهای رژیم ایران برای شوروی قابل اجابت نبود. مگر میشود از منافع تجارت کالا و اسلحه با عراق چشم پوشی کرد، چرا که رژیم ایران چنین میخواهد؟ میتوان در این زمینه تضاد های کوچک و بزرگ را شمرد و به مسائل ترکیب حاکمیت و امپریوروازی و خرد - بورژوازی وجد الهیات و تضاد مه های آنان و از آنجابه دولتی های " قابل فهم " شوروی بیشتر توجه کرد. نکته دیگر که باید توضیح داد این است که شوروی مایل است شرایط ایران که پیش به همین وضع باقی بماند. جنگ ایران و عراق ضمانت قابل توجهی در انصراف توجه ایران از افغانستان بوجود آورد و شوروی تا زمانیکه وضعش در افغانستان کاملاً " تثبیت نشده است از این امر بلاترید شدیدی استقبال میکند. اینکه خود شوروی در این زمینه چشمتی داشته باشد میتواند مورد بحث باشد. مضاف بر این شوروی تصور میکند که ادامه ی وضع - مردم و رادیکالیزه تر (بخوانیم فقیر تر) شدن مردم امکانات غرب را در مجموع کمتر میکند (۱۷). آنچه مسلم است، اینست که از انقلاب تاکنون شوروی در ایران جمعا " نباخته است. منافعی داشته است ولی برخلاف نظر بعضی خسود را هم نباخته است. حمایتش مشروط و میزانش متغیر بوده است.

نکات فوق نگرشی است از یک جانب. جانب دیگر مسئله اینست که هر قدر رتی تصمیم خود را به حمایت یا عدم حمایت از رژیم دیگر صرفاً " بر مبنای منافع و مضار رژیم موجود بلکه بر پایه ی چشم انداز منافع و مضار رژیمهای بدیل می بینند و نیز مسائل دوران گذار را در نظر میگیرند. فی الحقیقت مسئله ی مورد نظر شوروی صرفاً این نیست که رژیم کنونی ایران چه مزایایی برای آن دارد و چه مشکلاتی میتواند بوجود آورد. مسئله ی اساسی تر اینست که احتمالات آینده نفع و ضرر شان چیست و انتقال قدرت از رژیم کنونی به رژیم دیگر که مستلزم حداقل یک انقلاب سیاسی است چقدر قابل پیش بینی، کنترل و باز دهی است. در مورد آمریکا نیز وضع به همین منوال است. در اولین شماره ی "رهائی نقل قولی از شلرینگر (رئیس سابق سیا، وزیر سابق دفاع و وزیر سابق انرژی آمریکا) آوردیم که طی آن به مخاطبین خود در مورد حوادث ایران اطمینان خاطر میداد و می گفت از ونگشی اساسی منافع آمریکا در ایران هر دو در شرایط حاضر تامین است. مسئله ی جلوگیری از گسترش کمونیسم و مسئله ی صد ورنفت (و در حقیقت کم و کیف صد ورنفت). گذشت زمان به نحو قابل توجهی صحت این نظر را تأیید کرده است. شلرینگر رژیم در این دو زمینه بقدری گویاست که نیازی به توصیف ندارد. کافی است که یاد آوری شود که قتل و شکنجه و زندانی کردن کمونیستها که بجای خود،

(۱۷) از این عبارت نباید چنین برداشت شود که شوروی رادیکال است. نکته این است که در کشورهای جهان سوم رادیکالیزاسیون مردم امکانات رژیمها را در ساخت و پاخت با غرب کمتر میکند و این امر محدود و متسا حدودی از لحاظ سیاسی به نفع قدرت مقابل - شوروی - محسوب میشود.

حضرت امام اخیراً "ورود حتی کمونیست نماهای خائنی چون تودهای هارایه دانشگاه ممنوع کرده است. و از جانب دیگر نقش ایران در اوپک توجه شود که روی عربستان سعودی راسفید کرده است. صادرات نفت ایران درست بندی و قیمتی بود که بازار سرمایه داری طلبیده. از این بهتر در مورد نفت شرایطی متصور نیست. (۱۸)

اما طبیعی است که گرچه مسئلهی کمونیسم و نفت نکات اساسی منافع آمریکا در منطقه بوده و ولی کل منافع به این محدود نمیشد و اکنون نیز نمیشود. میدانیم که در یک دوران سیاست خارجی آمریکا مبتنی بر ایجاد قدرتهای محلی به مثابهی ژاندارمهای منطقه بود (کشورهای قائم مقام) و اینرا نیز میدانیم که خطرات بالقوهی این قدرتهای محلی از نظر جناحهای رقیب در آمریکا ورنماند و منجر به تغییر اساسی در سیاست خارجی آمریکا شد. جناحهای اخیر استدلال میکردند که قدرت محلی تا زمانیکه مطلقاً تحت تسلط آمریکا است، البته منافع بیشمار دارد ولی همواره امکان دارد که به علت قیام تودهای و یا حتی یک کودتا، قدرت به حکامی منتقل شود که بطور کامل تحت کنترل نیستند. میتوان بر سر این مسئله که این امر چقدر در سیاست مشخص کارتر نسبت به ایران تاثیر داشت بطور مفصل بحث کرد ولی چون خوانندگان از جمله کسانی نیستند که سیاست "حقوق بشر" کارتر را از غریزه ی انسان دوستی حاکمیت آمریکا متاثر شده اند، لاجرم باین امر توجه جدی خواهند داشت. قدر مسلم اینست که نتیجهی کار بنحو احسن این تمایل را اجابت میکرد.

با این همه نمی توان مدعی شد که رژیم کنونی انتخاب اول آمریکا است. در صفحات پیش نشان دادیم که چگونه شرایط موجب شدند که آمریکا به ترکیب رژیم کنونی رضایت دهد. انتخابهای بهتر و وضعی بودند که تودهای مردم را با آنها نمیشد فریب داد. این امر بدان معنی است که آمریکا در عین حال که منافع رژیم موجود را برای خود می شناسد، از زیر نظر داشتن بدیل های بهتر غافل نیست، ولی اینرا میدانند که عوض کردن رژیمها مانند جابجا کردن مهره های شطرنج نیست. در شطرنج در وحریف با هم بازی میکنند. در مانورهای سیاسی حریف سوم و قدرتمندی وجود دارد که هر لحظه میتواند از یک اشتباه کوچک استفاده کرده و همه چیز را بهم بریزد. تودهای مردم مانند تماشاچیان شطرنج نیستند. آنها در متن قرار دارند.

بنابراین آنچه گفته شد بنظر میرسد که نه آمریکا و نه شوروی با در نظر گرفتن منافعی که دارند بدنبال عوض کردن رژیم نیستند. آنها هر یک میکوشند که با استفاده از اهرمهای خویش وضع کنونی را بیشتر منفع خود متوجه کنند. اگر شوروی امید به "راه رشد غیر سرمایه داری" دارد، آمریکا نیز به نوبه ی خود میدانند که به چه جنبه های از رژیم توجه کند. آقای کندی اخیراً "در یکی از نطقهای خود بر ضرورت باز کردن دیالوگ با رژیم ایران تکیه میکند و این امر چنانکه خواهیم دید، مقارن دورانی هست که سیاست رژیم در زمینه اقتصاد به نسبه کمتر از گذشته مبهم است.

اوضاع کنونی رژیم

۱- در زمینه ی سیاسی - وضع رژیم بسیار بدست، ولی در عین حال نکات قوتی هم دارد. چهره ی ضد انسانی رژیم همانطور که گفته شد برای همه عیان شده است، به حدی که خود سردمداران نیز متوجه شده اند و تظاهرها میکنند که در اینجا و آنجا قصد بهبود وضع را دارند، ولی طبیعی است که این تظاهرها مضحك است، ماهیت رژیم چنین است، و کمی فریب نخواهد خورد.

مهم ترین نکته ی قوت رژیم (از لحاظ حفظ قدرت) ایدئولوژیک بودن آنست. صرف نظر از اپورتونیست ها و دولتها و انواع و اقسام هواداران حاشیه ای، هسته ی اصلی هواداران رژیم در حرکات خود انگیزی ایدئولوژیک دارند. این امر که ایدئولوژی آنها، پوسیده، قرون وسطایی، جزمی و ضد انسانی هست، در اساس امر تغییر ایجاد نمیکند. این امر یعنی ایدئولوژیک بودن رژیم از یک جانب

(۱۸) مسائل اخیر در مورد اوپک و نقش بنفایت اروپا و تان مابانه ی ایران در خور توجه جدی آگاهان است. همینقدر کافی است که گفته شود نقش ایران در شکستن اوپک در تاریخ این مؤسسه کم نظیر بوده است. ایران به مدت دو سال نفت را کتربهای تعیین شده و به قیمت حراج فروخت ولی همواره از بالا بردن و یا تثبیت قیمت نفت در زمان اکنون که بهای نفت شدیداً سقوط کرده است ایران اجباراً بر منوال سیاست خود آنرا باز هم کمتر خواهد فروخت. کشور شوروی باین حد به امپریالیسم خدمت کرده است ●

نقطه‌ی قدرت اوست و از جانب دیگر نوع خاص دولت یعنی وجود نهاد های ایدئولوژیک در کار ارگانهای سنتی دولتی را بیکه میکند (سپاه پاسداران در مقابل ارتش، جهاد و بسیج در مقابل سازمان برنامه ...) و ساز از جانب دیگر فرقه‌گرایی ویژه‌ی ایدئولوژی گرائی را بدنبال دارد و این امر تا زمانی که يك فرقه از میان فرقه‌های متعدد نفوذ نهائی را در جدال قدرت کسب کند ادامه دارد. نزدیکترین معادل به رژیم کنونی را از قضا در ترکیب رژیم همین "صدام کافر" و حزب بعث بطور کلی میتوان یافت. برخی از رژیمهای با اصطلاح سوسیالیستی هم همین ترکیب را داشته‌اند و دارند. در این رژیمهای ایدئولوژیک، ارگانهای حزبی پایه پای ارگانهای سنتی دولتی به حیات خود ادامه میدهند و نکات قوت و ضعف خود را می‌آفرینند. در تجربه‌های گذشته این نوع ترکیب اگر در حفظ قدرت موثر بوده است در منقرض کردن و منقرض کردن رژیم چند برابر تاثیر گذار بوده است. خوشبختانه چنین است که در مورد رژیم ایران ابتداء ایدئولوژیک جنبه‌ی اخیر را قوی تر کرده است.

در عرصه‌ی سیاست خارجی نیز وضع رژیم نابسامان است. در بخش مسائل بین‌المللی به مناسبات ویژه‌ی رژیم با قدرتهای جهانی اشاره کردیم. در اینجا باید اضافه کنیم که رویه‌ی گرفته با همه‌ی تلاشهایی که جهت بزرگ رژیم شده است - و در این زمینه احزاب رادیکال و سوسیالیست جهان نقش اساسی داشته‌اند - رژیم در جمع در جهان منفور و ایزوله است. دوستان رژیم انگشت شمار و خود غالباً "ایزوله" هستند. رژیم با همه‌ی های و هوئیهای "صدام پرستی" کوچکترین اقدامی در سطح جهانی نتوانسته انجام دهد. در زمینه‌ی سیاست منطقه در ورطه‌ی و کثافت رژیم در مورد فلسطین عیان تر از آنست که احتیاج به اشاگر داشته باشد. (۱۹) سیاست منطقه‌ای رژیم بیش از آنچه که بود نمیتوانست در خدمت اسرائیل باشد و بگین نمی‌تواند مراتب قدر دانی خود را ادا نکند.

۲- در زمینه‌ی نظامی - این مسئله هنوز باز است و نمیتوان در مورد نتیجه‌ی آن اظهار نظر قطعی کرد، چون به گمان ما سرنوشت جنگ نه فقط در تهران و بغداد، بلکه در ریاضتهای ابرقدرت‌ها رقم زده میشود. حمله‌ی اول رژیم به عراق برای باز کردن راه کریملا شکست خورد و است. حمله‌ی دوم و سوم به سرنوشت مشابه‌ی در چار شده است. ظاهراً حمله‌های دیگری در راه است. مسلماً آنهاست که اسلحه‌ی طرفین را تا میسر میکنند از ادامه‌ی وضع فعلی ناخرسند نیستند. بگذر از منابع انسانی، شهرها، کارخانه‌ها، تجهیزات و سلاحها و کشور "نیمه وحشی" از بین بروند. کسی برای آنها اشک نخواهد ریخت.

۳- در زمینه‌ی اقتصادی - وضع رژیم بقدری خراب است که اگر تفاهم قدرتها امکانات ارزی قابل توجهی از طریق خرید نفت در اختیار رژیم نگذاشته بود، مسلماً رژیم قادر به ادامه‌ی حیات نبود. مادر صفحات پیشین اشاره‌هایی باین مسئله کردیم، در اینجا نشان میدهم که چگونه وضع گذشته موجب اتخاذ سیاستهای جدیدی توسط رژیم شده است.

در بولتن شماره‌ی ۲۴ "صنعت و مطبوعات" آمار زیر وضع اقتصاد را بطور مسئولیت نشان میدهد:

میلیون ریال

سال	واردات	صادرات	موازنه
۱۳۵۸	۶۸۶۰۲۸	۵۵۶۶۶	- ۶۳۰۳۶۱
۱۳۵۹	۷۷۶۸۴۱	۴۵۹۵۰	- ۷۳۰۸۹۱
۱۳۶۰	۱۴۶۵۷۸۵	۳۰۶۲۴	- ۱۴۳۵۱۵۹

یعنی در سه سال بعد از انقلاب واردات بیش از دوبرابر شده و صادرات حدود ۵۰٪ کاهش داشته است. این آمار بقدری گویاست که ناشرین بولتن به منظور توجیه وضع، علت را توطئه‌ی منافقین میدانند که در هفت تیر سال

(۱۹) رژیم تاکنون يك دینار پول و يك گلوله به هیچیک از سازمانهای فلسطینی نداده است. در عوض سازمان اهل که دشمن جنبش فلسطین است حمایت میشود، تا تل زعفرای جدید بیاورند. رژیم ریاکارانه ادعا میکند که میخواهد نیرو برای آزادی قدس بفرستد (که بهتر بود قاجارین را می‌جسید) و عراقی با مانور ایضا "ریاکارانه" ادعا کرد برای آنها راه باز میکند! لاجرم رژیم با دست رو شده اظهار داشت که اول کریملا بعد قدس!

۶۰. وزیربازرگانی را کشتند! (و این امر باعث شد که در سالهای قبل واردات زیاد و صادرات کم شود.)

بهرحال، این آماری است که بخودی خود نشان میدهد که، "مبارزه‌ی" رژیم در جهت "عدم وابستگی به غرب و شرق تا چه حد موفقیت آمیز بوده است."

در چنین وضعی است که پس از لغت ولیستهای اولیه بعنوان "صادر" اموال ثروتمندان و مبارزات "حاد"؛ ضد سرمایه‌داری رژیم از گوشه‌و کنار، سروصدای ضرورت تقویت بخش خصوصی بلند میشود و بالاخره آقای بهزاد نبوی ضد سرمایه‌دار (که مراتب ضد امپریالیست بودن خود را در جریان گروگانها ثابت کرده بود) سیاست رژیم را در ضرورت تقویت بخش خصوصی و انتقال کارخانه‌هایی که ضرر میدهند به بخش خصوصی (حتما "برای اینکه سرمایه‌داران خصوصی را متضرر نکنند") اعلام میدارد.

البته مانند رگدشته کوچکترین تردیدی در اینکه رژیم چنین خواهد کرد، داشتیم و نه اکنون فکر میکنیم که رژیم صرفاً "تا حد معینی" پیش خواهد رفت. برای ما تردیدی نیست که این راه رژیم اسلامی، راه غیرقابل عدول خرد بورژوازی یعنی سرمایه‌داری است، بگذارد طرفداران راه "رشد غیرسرمایه‌داری" سفیهانانه و ریاکارانه از منشی رژیم اظهار شگفتی کنند. یا للعجب! در زمینه‌ی سیاست ارضی نیز بطور پراکنده میدانیم که بسیاری از زمینهای "صادر" شده را به صاحبان آنها پس داده اند و فروخته‌اند و باینه کردن گفتنیهای دیگری واگذار کرده‌اند. در این زمینه رژیم هنوز اعلام سیاست قطعی نکرده است. بند "ج" و "د" چه شد؟ بهتر است از خوش‌باوران بپرسیم.

ما در سطور فوق از مسئله‌ی صادرات و واردات سخن گفتیم. در اینجا برای اینکه مشخص شود که ضرری که از این بابت به کشور رسیده در مقابل کدام منافع بوده است، از بولتن فوق‌الذکر یا اگر از زیر رانقل می‌گیریم:

"... باتشکیل مجلس خبرگان و تدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۵۸/۷/۲۴) مسئله‌ی جگونگی امربادلات بازرگانی خارجی مشخص ... و برپایه‌ی سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ویزی منظم و صحیح استوار شد ... اما بدلائل مختلف ... اما به تمام اوصاف ((!)) در سال ۵۹ و اوایل سال ۱۳۶۰ هنوز تجارت‌رخصه‌ها و چشم‌گیری در بازرگانی خارجی داشته و با بهره‌برداری از اوضاع عمومی جامعه ((!)) بیشتری منافع را در مقیاس به مراتب افزون تر از سابق به چنگ آوردند." (تاکید از ماست).

راه رشد غیرسرمایه‌داری در همه‌ی زمینه‌ها غوغا کرده است. در یک کلام برای آنکه کسی فکر نکند که رژیم تغییر سیاست را نداشته، آقای مهندس موسوی توضیح زیر را ضروری دید هاند:

"اگر در جلسه‌ی شورای اقتصاد تصمیم به حمایت از صنایع و کارگاههای کوچک گرفته شده، مخالفت این نیست که دولت صنایع متوسط و سنگین را از حمایت خود محروم میسازد." بر منکرش لعنت. چه کسی چنین فکری کرده بود؟ چپ‌دوران‌دیش ایران؟ قطعاً! اکنون رفع سوء تفاهم شده است.

حال این نکته را در مقابل تدابیر دیگر رژیم قرار میدهم. مطابق آمار رسمی دولتی، قدرت خرید کارگران در سال ۶۰ در قیاس با سال ۱۳۵۶ به ۳۰ درصد تقلیل یافته است. مقررات اخیر بقول کارگران وزارت کار فرم‌ها پرداخت هر نوع اضافه حقوق را ممنوع میکند. "بیمه‌ی اجباری" لغو میشود و پرداخت از کارافتادگی و دیه‌ی کارگرانی که هنگام کار مجبور میشوند مطابق فتوای شورای عالی قضائی (که به تصدیق خمینی و گلبایگانی هم رسید هاست) فقط در صورتی مجرا است که کارفرما مجرم باشد، بدین معنی که اگر کارگری دستش را هنگام کار با ماشین از دست داد چون کارفرما "جرمی" نکرده است باین کارگر حقسی تعلق نمی‌گیرد و باید به خیسل گدایان بپیوندد. مقررات نیم بند رژیم گذشته در مورد محدودیت اخراج کارگران لغو شده و کارفرمایان مجازند هر تعداد کارگرانی را که مایلند بلا رنگ اخراج کنند.

بدین ترتیب روزی نیست که قانون جدیدی در حمایت از سرمایه‌دار و علیه طبقه‌ی کارگر تصویب و اجرا نشود.

با اینهمه وضع صنایع بدتر از گذشته و باز به کار مطلقاً "غیر قابل قبول" است - به عبارت دیگر آنکه تدابیر جدید رژیم مسئله‌ی حرکت بی‌پروا در جهت منافع سرمایه‌داری را بطور واضح و روشنی نشان می‌دهد (روشن برای همه، حتی کسانی که چشم به امام زاده دلاور بسته بودند و گرنه برای کسانی که چشم بصیرت داشتند این مسئله‌ی تازه‌ای نیست) - با اینهمه وضع عمومی اجتماعی در جهت بهبود وضع اقتصادی نیست. رژیم ماهیت استثمارگرانه خود را بیش از پیش مشهود می‌کند بدون آنکه بتواند کیفیت لازم را برای چرخش سرمایه‌دارانه و سودآور اقتصاد بدست آورد. این امر در آینده کاملاً به‌بین شدت ادامه خواهد یافت. در سیمای رژیم از این جهت تصور رستگاری نیست و تصویری که برخی از گردانندگان می‌کنند که گویا می‌توانند با ایجاد تعدیلاتی در قانون اساسی (مجلس خبرگان) دست ویای خود را بازتر کنند چیزی بیش از خود فریبی نیست. این قانون اساسی نیست که دست ویای آنها را گرفته است - چه به‌ر صورت همین قانون ارتجاعی هم اکنون رعایت نمی‌شود - این ماهیت رژیم ولایت فقیه است که نه زندگی زنگ است و نه رومی روم. هم طالب استثمار و بهره‌کشی است و مالکیت را مقدس می‌داند و هم آنکه نمی‌تواند با حفظ و گسترش روبنای مطلوب ولایت فقیه در جهان سرمایه‌داری، در عرصه رقابت بین الطلیعی عرض اندام که هیچ به‌نوعی گذران کند.

نکات فوق حتی در صورتی صحیح بودند که به مسئله وجود گرایشهای مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی در درون هیئت حاکمه توجه نمی‌شد و تصور می‌شد که رژیم در اتحاد برنامه‌هایش در درون هماهنگی دارد. در حالیکه می‌دانیم که چنین نیست و بنا بر این ناتوانی رژیم بر مبنای نکات فوق صدق بیشتری پیدا می‌کند. در حالی که از یک جانب غالب سخن گویان رسمی می‌گویند به سرمایه‌داران آرامش خاطر دهند و آنان را ترغیب به سرمایه‌گذاری کنند و این حمایت را تا آنجا پیش می‌برند که فتوای شورای عالی قضائی (ایضا) با تصویب خمینی و گلیایانی (مصادره کالاهای قاچاق راهم مجاز نمی‌دانند) (به بهانه‌ی احترام به مالکیت) از جانب دیگری از فرماندهان سپاه پاسداران اعلام می‌کند که هنگامیکه جنگ ایران و عراق تمام شد لشکریان اسلام در مارا روزگار شروتمندان در خواهند آورد. گرچه چنین افرادی صرفاً بازماندگان رویارزندگان گذشته هستند و نمیدانند که در مارا روزگار خودشان در خواهند آمد، معیناً صرف وجود این گرایشها در شرایط نابسمان فعلی که شرح آن رفت برای سرمایه‌داران جبون وطنی (و خارجی) ابداً خوشایند نیست. مضاف بر اینکه رژیم نمی‌تواند توجه نداشته باشد که بهر حال این رویارزندگان هنوز یکی از پایه‌های حاکمیت اورا تشکیل می‌دهند. سیاست به نعل و به میخ یا چند ضربه به نعل و لا جرم یکی به میخ ادامه می‌یابد.

در باره ورشکستگی اقتصادی رژیم و سیاستهای غلط آن در زمینه‌های مختلف از جمله صنایع، کشاورزی، نفت و غیره نامه‌ای که یکی از عناصر رژیم به نام قلی زاده پاشا به تاریخ ۱۲/۸/۶۱ به میرحسین موسوی در اعتراض به مصاحبه ۸/۶/۶۱ وی نوشته است، بسیار جالب توجه است. این نامه اعتراف کامل و جامعیت بر شکست در تمام زمینه‌های اقتصادی، ادعاهای دروغین رژیم در راه اندازی صنایع سطح تولید کشاورزی، قیمت فروش نفت و سیاستهای جنایت بار نفتی همه در این نامه به‌وضوح توضیح داده شده‌اند. ماسفانه کمیور جاد در شرایط کنونی به ما اجازه نقل قسمتهائی از این نامه را نمیدهد. امید داریم در آینده امکان اینکار را داشته باشیم.



بنابر ملاحظه مجموعه عوامل فوق است که ما از لحاظ اجتماعی و اقتصادی وضع رژیم را تثبیت نشده - و در صورتی که استحاله پیدا نکند - غیر قابل تثبیت میدانیم. ما در مقاله‌ی جداگانه‌ای باین مسئله می‌پردازیم و از تفصیل در مورد آن خودداری می‌کنیم، معیناً باین مسئله تاکید می‌کنیم که مسئله عدم تثبیت رژیم ولایت فقیه با مسئله سرنگونی آن دو امر جدا (ولی قطعا مرتبط) هستند. عدم تثبیت در فقدان بدیل اجتماعی می‌تواند منجر به نوبتی ادامه‌ی حیات شود و این مسئله باید مورد توجه جدی اپوزیسیون قرار گیرد و نگذارد که نتیجه‌گیری در عدم تثبیت منجر به خوش‌خیالی و تصور قدری مبنی بر قریب الوقوع بودن سرنگونی شود. سرنگونی امری فعال است. هیچ رژیمی بخودی خود سرنگون نمی‌شود. باید آنرا سرنگون کرد. بنابراین مسئله توجه به عوامل سرنگونی - مردم و اپوزیسیون سیاسی - و کم و کیف آن بلافاصله مطرح می‌شود.

است برای ما که بدانیم تا ابد وقت نداریم.

اما مسئله اساسی تروجدی تر مسئلهی درونی است. نارضایتی وقتی به حد معینی رسید، هر حادثه اجتماعی - هر حادثه‌ای که در شرایط تثبیت قابل رفع و رجوع است - میتواند تبدیل به جرقه‌ای خود برای انفجار عمومی، برای شورش توده‌های حرکت خودانگیخته. این حرکت بنا بر مشخصاتش نه به آگاهی سیاسی چندانی نیاز دارد، نه بنا بر برنامه‌ی سازمانهای سیاسی معینی به پامیشود، نه اینکه در بدیل معینی را در مقابل دارد. فریادی است از حلقوم درد مندان برآمده. واکنشی است در مقابل ظلم و ستم از حد گذشته و چنین حرکت خودانگیخته‌ای در صورت در پیش رود. یا میتواند در شرایط انقلابی - شورش، قوام و گسترش یابد، از میان بدیل‌های موجود یکی را انتخاب کند و یا حتی محتمل‌تر از این بدیل جدیدی بیافریند، و یا اینکه نه. و در این صورت به شکست می‌انجامد. ما در انقلاب اخیر ایران مثال اول را به‌بهترین وجهی شاهد بودیم. یکسال پس از شورشهای عمومی کسی هنوز از روحانیون نامی نشنیده بود. تمام مطبوعات اپوزیسیون ورژیم را در آن دوره مرور کنید. از همه سخن میرفت به جز از روحانیون. در همان زمان ما در فتر "بحران اقتصادی و سیاسی رژیم و نقش نیروهای چپ" این مسئله را بررسی کردیم و با قاطعیت اظهار داشتیم که از میان همه بدیل‌های به ظاهر موجود، هیچیک موفق نخواهد شد. به تمام ماندنیان "چپی" که می‌گفتند در ایران یا حکومت شاه خواهد بود یا لیبرالها، با روشنی و قاطعیت تمام اظهار میداشتیم که نه این خواهد بود و نه آن. ما میگفتیم که نمیدانیم از کجا، ولی میدانیم که شورش بدیل خود را بوجود خواهد آورد اینکه این بدیل خویست یابد، امری جداست، مسئله اینست که در شرایط انقلابی، يك شبه راه صد ساله طی میشود و احتمالا "پدیده‌هایی بوجود می‌آید که از قبل زیاد پدیدار نبودند.

ما این پیش‌بینی را بر چه مبنائی میکردیم؟ بر این مبنا: که بدیل‌های موجود در آن زمان شاه - ایمنی - جبهه‌ی ملی، علیرغم تفاوتها آنقدر متمایز نبودند که جواب توده‌های بجان آمده را بدهند. مسئله این بود که توسل به قانون اساسی ارتجاعی گذشته عطش بی‌پایان توده را سیراب نمیتواند کرد. ما میگفتیم وی نوشتیم که قانون اساسی صرفاً "نماینده‌ی جنبه‌ی است که هم کارآئی ندارد و هم به سهولت میشکند. مردم بدیل را دیکتاتری میخواستند. شاید در شرایطی امکان تولد و قوام یافتن بدیل چپ میرفت. (۲۰) اما آنچه عملاً واقع شد انجام يك بدیل را دیکتال نداشت که بتواند بظا هر جوابگوی فوران خشم مردم باشد.

فراوان نشود که هم در آن زمان و هم اکنون در این نوشته ما غافل از سیاست بازیها و اغفال نفوذهای قدرتهای جهانی نبوده و ننویسیم. ما مسئله را به خواست مردم محدود نمیکردیم ولی در عین حال معتقد بودیم نشان دادیم حتی امپریالیسم نمیتواند میزان را دیکتالیزاسیون مردم را در لحظه‌ای مشخص در نظر بگیرد و مجبور است در طیف قابل تحمل خود مهره‌هایی را جابجا کند و تقویم و تاء خربخشد.

این روش و متد صحیح برخورد است. در گذشته درست بود و در انقلاب آینده هم صادق خواهد بود. در یک شرایط دینامیک، ابعاد پدیده‌ها با سرعت تغییر می‌یابند. قدرتهای غول آسا با سرعت متلاشی میشوند و نیروهای بظا هر کم قدرت بشرط قرار گرفتن در موقعیت استراتژیک با سرعت عظیم میشوند. انقلاب گذشته این درس را به ما آموخته باشد. این درس برای جنبش چپ اهمیت ویژه‌ای دارد. برای ما مسئله صرفاً این نیست که جلد رنیروداریم، در چه موقعیتی از نظر انجام و سازماندهی قرار داریم. اینها مهم است ولی مهمترین نکته نیست. مهمترین نکته اینست که بایستی بین امکان توسعه و نارضایتی توده - و لاجرم شورشهای توده‌ای در ابعاد که از اکنون مشخص نیست - وضع و شرایطی در درون خود و ارتباط خود با مردم بوجود آوریم که بتوانیم در آن لحظات حماسه‌ورثا بشیم و به بدیل واقعی تبدیل شویم.

نبوغ نمیخواهد که بگوئیم مردم علیه این رژیم بظا هر چیزی ضمیمه آن قیام نخواهند کرد. وقتی رژیم فعلی

کلاً بی اعتبار شود بی اعتباری را به بدیل‌های مشابه و صاور خود سرایت میدهد. شاه اینکار را با ایمنی و بختیار کرد. بر حسب شرایط ویژه امکان دارد رژیم همین کار را با "لیبرالها" و مجاهدین بکند. احتمال اینکه

(۲۰) توجه شود که منظور از چپ الزاماً "کمونیستی نیست. بسیاری در جهت گیری سیاسی و اجتماعی جزء نیروهای چپ هستند بدون اینکه از نظر ایدئولوژیک کمونیست باشند. ●

مردم انقلاب کنند که جمهوری اسلامی ساقط شود و جایش جمهوری دموکراتیک اسلامی بیاید جنس‌دان زیاد نیست (گواينکه نه بصورت انقلاب بلکه بصورت استحاله امکان آنرا بايد در نظر داشت) . هنگامیکه مردم انقلاب کنند چیزی از اساس متفاوت میخواهند، و اینجاست که بدیل‌های راست و چپ خود نمائی خواهند کرد. جنگ واقعی بین آنهاست. بخش‌هایی از مردم مستأصل میتوانند به‌هریک از این دو جذب شوند. قدرت آن یک در پشت‌گرمی به سیاست‌های جهانی و نقاب دروغین (طرفداری از آزادی و رفاه) است، قدرت این یک در نشان دادن ماهیت واقعی خود، حقیقت خود، ایمان داشتن به توده‌ها، در خدمت توده‌ها بودن، بیان گوشتی خواست به حق آنان، آزادی و عدالت اجتماعی است، در جهت تاریخ بودن است، در نشان دادن و یادآوری بختیای رژیم گذشته است. . . . اگر نتوان از تجربه‌ی مردم در حکومت شاه واقعیت سرمایه‌داری را نشان داد، اگر نتوان از تجربه مردم در حکومت کنونی واقعیت خرده بورژوازی - بورژوازی را نشان داد، اگر نتوان در جهت تاریخ حرکت کرد و تجارب این رژیم‌ها را به تجربه‌ی مردم در دوران خاص بدل کرد آنها را بسوی دوران دیگری رهنمون شد، در اینصورت از هیچکس نمیتوان شناکی بود جز از خود. این رسالتی است که در مقابل ما قرار دارد. یا از عهدی انجامش برمی‌آئیم و یا آنکه اتهام خیانت را خواه ناخواه پذیرا خواهیم شد. انتخاب با ما است.

● ● ● ● ●

از خلال آنچه که در صفحات پیش آمد و باتکیه‌ی اساسی بر از یاد روز افزون نارضائی مردم و عدم قدرت رژیم کنونی در تثبیت خود، با آنکه امکان ادامه‌ی حیات رژیم کنونی در وضعی کمابیش مانند وضع فعلی برای مدت محدود و منتفی نیست، ولی نمیتوان با قطعیت اظهار کرد که جامعه در ستخوش تحولات شدید خواهد شد. میتوانیم این امر را پیش‌بینی کنیم ولی کسی که **زمان** انجام این تحولات را بتواند بگوید بیش‌گوست و مانعیتیم. ما امکانات آینده را با در نظر گرفتن شرایط داخلی و جهانی بد و صورت ممکن می‌بینیم: ۱- بورژوازی که با تاکید بیشتر بر این یا آن گرایش پیش‌بینی ما اینست که در اینصورت گرایش بورژوازی تشدید خواهد یافت. مسئله رژیم که بهتر و بیشتر بتواند منافع سرمایه‌داری را متحقق کند استحاله خواهد یافت. در اینصورت وضع رژیم با سازمانیکه کودتای دست راستی شود از لحاظ ماهیت فرق چندانی نخواهد داشت. استحاله و کودتاهای چک‌دام ماهیت را عوض نمیکند. این استحاله مورد نظر غرب نیز هست و در عین حفظ منافعی خطر بهر بهر از بهیای رقیب را نیز در بر دارد. ۲- در صورت عدم استحاله‌ی رژیم، بخاطر مسائل داخلی اش، سیاست نادرست حامیان بین‌المللی و غیره، بروز شورش‌های توده‌ای امکان بسیار دارد. مشابه چیزی که در زمان شاه اتفاق افتاد. این شورش‌ها هر چند در آغاز محتوای مشخصی به جزیان نارضائی نداشتند، در ادامه‌ی خود سرعت جهت‌گیری خواهند کرد و قدرت نسبی دودیل مقابل هم، راست و چپ، سیاست آنان، اوضاع بین‌المللی و حوادث بشمار می‌آید که قابل تعیین نیستند ولی ممکن هستند، جهت‌گیری عمومی توده‌های مردم و وابخش‌های بزرگی از مردم را معین خواهند کرد.

ک صف بندی نیروها، ائتلاف‌های اجتماعی، صحت و عدم صحت استراتژی و تاکتیک نیروهای درگیر تعیین کننده‌ی سرنوشت برنده یا بازنده بودن هر یک از آنهاست.

نیروهای راست علیرغم نکات قدرت خود که مهمترین آنها پشتیبانی بین‌المللی است مشکل بزرگ مقابله با جنبش بی‌اعتباری گذشته و روشن بودن ماهیت استثمارگران نشان را برای بخش عظیمی از زحمتکشان در پیش دارند. در مقابل مشکل بزرگ نیروهای چپ شناخته ماندن و عدم آگاهی توده‌های زحمتکش و لذا عدم پذیرائی از آنها بلافاصله آنان از آرمان‌های سوسیالیستی است. این امر با آنکه میتواند طی یک دوران انقلابی بشرط داشتن استراتژی و تاکتیک‌های صحیح و باز بشرط کسب پیش شرط‌های ضروری توسط چپ در دوران پیش از انقلاب تا اندازمی زیاد تصحیح شود، معینا به نظر میرسد که، مگر در صورت بروز حوادث غیر مترقبه، باز انقلاب آیند می‌باشد.

ایران انقلابی سیاسی خواهد بود و منجر به انقلاب در مناسبات تولیدی (انقلاب اجتماعی) نخواهد شد. ما هنوز در مرحله‌ی تدارک هستیم و انقلاب سیاسی آینده یکی از مراحل تدارک خواهد بود. لازم به یادآوری است که ماهنگامیکه دفتر "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" را در سال ۱۳۵۶ منتشر ساختیم برای ننگه تأکید کردیم که تنها انقلاب اجتماعی ایران، انقلاب سوسیالیستی است و حساب جریاناتی مانند "راه رشد غیبر سرمایه‌داری" و "انقلابهای دموکراتیک" را که از همان منشا تغذیه میشود باید از انقلاب اجتماعی جدا کرد. در همان نوشته مذکر شدیم که چه بسا قبل از انقلاب اجتماعی ایران انقلابهای سیاسی متعددی بوقوع بپیوندد. انقلاب ۵۷ یکی از این انقلابها بود و تحول سیاسی آینده در چارچوب سرمایه‌داری، انقلاب سیاسی دیگر. درک این مسئله توسط کمونیستها و وظیفه‌ی دوگانهای در مقابل آنها قرار میدهند که عدم توجه به هریک معرف یک نوع انحراف است. این وظایف دوگانه عبارت از فعالیت همزمان در جهت پیشبرد و تدارک انقلاب سوسیالیستی و نیز شرکت فعال در انقلابهای سیاسی برای جهت دادن و پیشبرد مصالح نیروهای چپ است که خود بخشی از تدارک میباشد. توجه انحصاری به انقلاب اجتماعی و غفلت از آنچه بلافاصله در متن جامعه میگردد انحرافی است سکاریستی به چپ، و در مقابل فقط درگیر شدن در مسائل روزمره‌ی اجتماعی بدون داشتن چشم انداز انقلاب سوسیالیستی، اپورتونیسم و انحراف به راست است و عارضه‌ای مهلك برای جنبش کمونیستی ایران و به همین جهت باید تأکید بیشتری بر آن کرد. تأکید بیشتر در این زمینه بخاطر اهمیت کمتر انحراف به چپ نیست. چه انحراف به چپ و انحراف به راست در نفس امر قابل تاویل به یکدیگرند و بهر حال مانع از حصول به مقصد. بلکه از اینروست که امروز بیشتر مبتلا به جنبش است.

قسمت اعظم جنبش چپ ایران در گذشته از انقلابهای دموکراتیک با انواع و اقسام اسامی بعنوان انقلاب اجتماعی سخن میگفت، دموکراتیک نوین و ملی والی آخر و به کسانی که معتقد بودند تنها انقلاب اجتماعی دوران، سوسیالیستی است برچسبهای میزدند و مضحک و در عین حال نمایشگر نازل بودن سطح تفکر و سیاسی آنها. روند مبارزات اجتماعی و مبارزات ایدئولوژیک موجب شد که این توهم تفرک مختصری بردارد و یکی از دگماتیک ترین سازمانهای ایران - سازمان پیکار - هم بالاخره در رنگرهای دوم معترف شود که انقلاب اجتماعی ایران سوسیالیستی است. از این مسئله بگذریم که این گام به جلو با آنقدر اما ولی وقید و زنجیر توأم بود بیشتر به ریشه شباهت داشت تا به حرکت، ولی بهر حال... گفتنش بهتر از نگفتنش بود. اما آیا واقعاً چنین بود؟ اگر شما حرف درستی را از زاویه‌ی نادرست بزنید اتفاق مناسبی افتاده است؟ کما آری و بیشتر نه، یعنی نتیجه‌ی درست باعث توجیه و تصور صحت متد میشود و این بسیار گمراه کننده است. در این زمینه مشخص هر دو انحراف راست و چپ در پیکار وجود آمد. انقلاب ایران سوسیالیستی است، پس گورید رهمه. کاری به کار "خرد و کاریها" - یعنی تحولات اجتماعی بالفعل - نداریم. یک تنه میرویم با هم بجنگیم و انقلاب سوسیالیستی کنیم. جنگ داخلی. پرش خیالاتی بر فراز واقعیتها به فراسوی انقلاب سوسیالیستی. در این دوران جولان همه‌ی سازمانهای دیگر و نفوس ایران به جز هواداران پیکار تبدیل شدند به موانعی در راه انقلاب سوسیالیستی. پیکار حتی از دیگران بطور تعارفی هم دعوت به پیوستن در جنگ داخلی نکرد. اینکار را خود به تنهایی انجام میداد. طرف دیگر قضیه این بود که چون انقلاب اجتماعی، سوسیالیستی است و این در حال حاضر ممکن نیست پس انقلاب ماهمین انقلابهای سیاسی است. (البته آنها لفظ انقلاب سیاسی را بکار نمیبرند "دموکراتیک" اسم شب همه چیز بسود)، یعنی در هر حال با وجود ادای احترام لفظی به انقلاب سوسیالیستی از کار آن عبور میشد. سوسیالیزم پدیده‌ی محترمی بود که در خانه‌ی همسایه رفت و آمد میکرد، کاری به کارماند داشت. در نشریات پیکار را در و ارمختلش این دورک ناشی از انحراف برآمست و به چپ با هم مسابقه میگذاشتند و با "سرنوشتی" هر کمیته‌ی مرکزی سیاست مقابل بعنوان تنه‌اراه حل ارائه میشد. بدین ترتیب قضاوت اینکه تشخیص انقلاب سوسیالیستی گامی به جلو بود یا نه به عهدی خوانندگان است. همینقدر بگوئیم که کسانی که متقابلاً یکدیگر را سرنوشت میگردند، بالاخره از هم جدا شدند. انشعاب اجتناب ناپذیر بود. ما بدون اینکه شناخت کافی از تحولات نظرهای و بخش داشته باشیم میتوانیم بر مبنای مسائل گذشته این ننگه را پیش بینی کنیم که يك دست تر شدن هر بخش بخودی خود مسئله‌ای را حل نمیکند. بایست

مقدمات تئوریک اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی تصحیح شود. باید تلقی از انقلابهای سیاسی تعدیل یابد. این معترضه که در مورد سازمان پیکار گفته شد با تفاوتهایی در مورد اقلیت نیز صادق است و غرض از اشاره به آنها در اینجا نه نقد نظرات این سازمانهاست — که در جای خود مطرح است — بلکه تاکید بر آن چیزی است که در ابتدای این بحث گفتیم: درک صحیح مسئلهی تدارک انقلاب سوسیالیستی بطور مشخص شرکت در انقلابهای سیاسی و تحولات اجتماعی بعنوان بخشی از وظایف تدارک.

تاکید بر این مسئله، بر مسئلهی سیاسی بودن انقلاب آیندهی ایران بعنوان بخشی از تدارک انقلاب سوسیالیستی از این نظر ضروری است که بدانیم علیرغم شرکت فعال مادران و علیرغم آنکه باید بکوشیم بهترین مواضع را در آن بدست آوریم، این انقلاب انقلاب نهائی نخواهد بود. ما این انقلاب سیاسی دموکراتیک را مبدل به انقلاب سوسیالیستی نخواهیم توانست کرد. ما اعتقاد به راه رشد غیر سرمایه داری نداریم که تصور کنیم آهسته آهسته سوسیالیسم را مستقر خواهیم کرد. برعکس از هم اکنون میدانیم که باید با زهم پیر از انقلاب سیاسی آینده انقلاب کنیم، انقلاب اجتماعی. درک این مسئله، تاکید بر آن و شناخت آن ما را در صدد بندبهای آینده کمک میکند. این امر باعث میشود که نه مانند فی المثل اتحاد مبارزان کمونیست تقاضا کنیم که اقتدار رگیز انقلاب آینده رهبری بی چون و چرای کمونیستها را بپذیرند تا کمونیستهای که در قدرت هستند علیه خودشان انقلاب کنند (رجوع شود به پیرامون تئوری انقلاب ایران و برخورد به نظرات "اتحاد مبارزان کمونیست"). و اگر چنین نشود لاجرم چون انقلاب مال مانیست از شرکت در آن خود داری کنیم، و نه اینکه برعکس خیال کنیم چون انقلاب دموکراتیک کرد ه ایم چشم انداز سوسیالیسم بطور خشنود در مقابل ماست. هیچیک صحیح نیست. مادر دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی هستیم و همه چیز را از این زاویه مینگریم.

تدارک چیست

تدارک یعنی کمک به رفع کمبودها و نقصانها برای رسیدن به شرایط مشخص. مادر گذشته ذکر کرد ه ایم که شرایط مادی انقلاب سوسیالیستی (از لحاظ وجود استثمار و فقر ناشی از آن) در جامعهی سرمایه داری ایران وجود دارد. کمبود اساسی در زمینهی شرایط ذهنی و بازتاب عینی آن است. در میزان وحدت وجود شرایط مادی ظاهراً "بحثی نیست و بهر حال فعالیت کمونیستها در این زمینه نیست" مگر "کمونیست" های صاحب کارخانه ای که از طریق تشدید استثمار خواهند خد متی کنند؟) بنابراین بحث اساسی بر سر آماده کردن شرایط ذهنی است و کمک به بازتاب عینی آن (سازمان، حزب).

شرایط ذهنی چگونه آماده می شود

این امر در گذشته های دور مورد جدل بسیار بود و حل آن بصورت یکی از نکات اساسی لنینیسم نمودار شد. طبقه کارگر با قرار گرفتن در موضع مشخصی در پیروسی تولید پیش شرطهای ضروری برای کسب آگاهی جهت از بین بردن هرگونه استثمار — سوسیالیسم — را کسب میکنند، ولی این پیش شرطها برای تحقق شرط احتیاج به مخمری دارد که خود محصول انتزاعی شدن و تئوریزه و جمع بندی شدن تجارب تاریخ و مبارزهی طبقاتی — آرمیان سوسیالیستی — است. نقش روشنفکران متعهد و در خدمت پرولتاریا در همین جاست. در جمع بندی، انتزاع، تئوریزه کردن و آموزش تجارب تاریخ و مبارزهی طبقاتی همیشه بطور عام و آنچه که مربوط به جامعه و مناسبات سرمایه داری و طبقه کارگر میشود بطور خاص. مادر اینجا به نظرات غیر لنینی در مورد همین مسئله نمی پردازیم، همین قدر اشاره میکنیم که در وسوی این نظر نظراتی وجود دارد، نظراتی که عمدتاً بیشتی به نقش روشنفکران میدهد و بالمال آنان را بصورت ولی و قیم طبقه کارگر در می آورد و آنها را جانشین طبقه میکند و نظراتی که به نقش روشنفکران اهمیت لازم را نمیدهد و حتی مضر می شمارد. اما از نظر لنینیست ها آنچه در فوق گفته شد

اساسی است و مورد اتفاق. آنچه مورد اتفاق نیست معنای عقلی و کاربرد آنست و درست در همین قسمت است که انحرافات عقلی از منشاء انحرافات نظری که در فوق به آنها اشاره شد بوقوع می پیوندند.

کارگزار موضوع خود در پیروسی تولید می آموزد و از زندگی خود بعنوان یک هستی اجتماعی، بعنوان یکی از احاد جمع - ملت. آنچه بر او واقع میشود از این دو که انعکاس خود را در زمینه اقتصاد و سیاست نشان میدهند منشاء میگیرند. این دو بلاشک بهم مرتبط اند ولی یکی نیستند. اساس دومی - سیاست - از اولی، اقتصاد، است ولی آنها را مقوله اند و در هر لحظه مشخص ارتباط ساده و خطی ندارند. بعبارت دیگر این دو برای ادوار معینی میتوانند استقلال نسبی و موقت داشته باشند. در موارد معینی مبنای اقتصادی حکم به اتخاذ تدابیر خاصی میکند ولی مسائل سیاسی روز چنین اجازه ای نمیدهد و بالعکس. با این درک وظیفه‌های روشنفکران متعهد - بخوانید کمونیستها - در رابطه با طبقه کارگر در هر زمینه معین میشود. کمک به آموزش طبقه کارگر در هر زمینه حیات اجتماعی آنها باید باشد و گرنه به انحراف میگذرد. از آنچه گفته شد میتوان دو نوع تفکیک را مشخص کرد:

- ۱- آموزش طبقه کارگر، بخشی توسط تجارب خود طبقه تامین میشود و بخشی توسط روشنفکران متعهد.
- ۲- این آموزش در هر دو عرصه اقتصاد و سیاست است و عدم توجه بهر یک موجب انحرافات اکونومیستی و یا سیاست زدگی میشود. بعبارت ساده کارگر هم باید خود تجربه کند و بیاموزد و هم آموخته شود و از جانب دیگر این آموزش هم باید جنبه‌های اقتصادی - مسئله‌ای استثمار - را در برگیرد و هم عناصر سیاسی - مسئله‌ای دولت، سرکوب - را.

بدین ترتیب وظایف کمونیستها بخصوص در دورانهای پرتحول و طوفانی که تابعیت سیاست از اقتصاد در چارنوسانات شدیدی میشود، مشخص تر میشود و معیارهایی برای اتخاذ تائید بدست میدهد. وظیفه‌ی اول ایجاد، حفظ و گسترش پیوند با طبقه کارگر در پیروسی تولید، کمک به بالا بردن آگاهی از کم و کیف استثمار، شناخت از روابط سرمایه داری و ایجاد تشکلی برای این مبناست. در این زمینه با همه اهمیت که دارد بحث نمی کنیم چون اگر نه در عمل، لا اقل در نظر کسی بحث مخالفی ندارد، هیچ کمونیستی آنرا انکار نمیکند. تاکید هزارباره‌ی لفظی هم نه تنها معترفین به ضرورت اینکار - یعنی کمونیستها - را "معتزفتر" میکند، بلکه برعکس مسئله را بصورت بدیهه گوئی در میآورد و اتفاقاً از بحث مشخص جلوگیری نمیکند. در حالیکه بحث مشخص در این زمینه باید برای این اساس باشد که:

- ۱- موانع عقلی و اشکالات کار کمونیستها را انجام اینکار تا کون چه بوده است؟
- ۲- مسائل اجتماعی مختلف که یاد اینکار ایجاد مانع کرده و یا باز دهنی آن را کم کرده چه بوده اند؟ ما در این زمینه توضیحاتی میدهم ولی معتقدیم تنها با کوشش همگانی و جمع بندی تجارب کل جنبش چپ است که میتوان جوابهای نهائی را یافت. اگر قرار بود سازمان کوچکی مانند ما با تجارب اندک در هر دو زمینه بتواند جواب نهائی را به مسئله بدهد، این خود نفی ضرورت اتحاد چپ بود. و این درست کاری است که باید محکوم و نه تکرار شود. پیکار را "تئوری میدان و راه" عمل میکرد. اتحاد مبارزان کمونیست فردا "نه تنها تئوری میدهد بلکه برنامه برای کل جنبش کمونیستی و انقلاب ایران و دوران پس از انقلاب" (!) میدهد و از دیگران میخواهد آنرا اجرا کنند. اما ما میدانیم که اینها فقط به شوخیهای دردناکی شباهت دارد که سرنوشت آن همین است که دیدیم. بنابراین تکرار میکنیم که این کل جنبش چپ است که باید تجارب خود را عرضه و اجرا کند و ببیند چرا موفق نشد و است.

با توجه به آنچه گفته شد آنچه را که بعنوان عناصری از بحث و نه کلی بحث میتوان شمرد، این است:

- ۱- کاری که جنبش چپ در طبقه کارگر کرد و دلائل شکست آن - صرف نظر از دلائل اجتماعی که به آنها اشاره شد و مجدداً بحث خواهد شد:

الف - کار در طبقه کارگر برای طبقه نبوده و بخاطر کار برای خود بوده است. سکاریزم. نقطه‌ی حرکت و مسئله‌ی مهم کمک به ایجاد تشکلهای کارگری نبوده بلکه کمک به توسعه‌ی تشکلی خود - یارگیری - بوده است. در صفحات پیش اشاره کردیم که این دید سکاریزمی که خود ناشی از بینش آقایی بر کارگران و نه در خد مسست

کارگران بودن است چه صحنه‌های رقت‌انگیزی بوجود آورده بود. اساس این نبود که کارگران آگاه شوند، حرکات اعتراضی کنند و متشکل شوند. اساس این نبود که همه ی کسانی که هوادار طبقه‌ی کارگرند نیروهای ناچیزتک تسک خود را متحد کنند و یکپارچه اقدام کنند. اساس این بود که باجه توطئه‌هایی رقبای از میدان به در کنند و این افتخار را کسب کنند که بگویند در فلان و بهمان کارخانه مانیروی برتر هستیم.

ب- انحرافات نظری - در این مورد نیز در صفحات پیش اشاره شده است. گنج سربهای خود سازمانهای چپ نه تنها کمکی به "آموزش" طبقه نکرد بلکه آنها را از بهر برداری از تجارب خویش نیز تا اندازهای بازداشت. هنگامیکه فلان رفیق کمونیست که خیلی هم چیز سرش میشود و مبارز خوبی هم هست به من کارگرمیگوید که بهجانبه‌های "مترقی" رژیم امیدوار باشم و یا شعارهایی مطرح میکند که از سطح شعارهای همین رژیم تجاوز نمیکند، من کارگر هنوز ناآگاه باید خیلی جسارت داشته باشم که گمراه نشوم. به من میگویند خرد بورژوازی در حاکمیت است و به من میگویند خرد بورژوازی متحد طبیعی طبقه‌ی کارگر است. من خود حسن میکنم که اینها بر ما سوارند، دوست ما نیستند، ولی حرف رفقای کمونیست را که قاعدتاً "خیلی می فهمند چکار کنم" در عجبم که چرا چنین میگویند و چرا هر کدام یک چیز میگویند. طبقه‌ی کارگر از این نوع آموزش "نفعی نبرد، ضرر دید. رهنمود برای آینده" در این خلاصه نمیشود که باید در طبقه‌ی کارگر کار کرد - بدیهه‌گوئی. باید ایرادات کاروازمجمله ایرادات فوق را حل کرد و گرنه تجربه این بار مصیبت بارتر از گذشته خواهد بود.

۲- مسائل اجتماعی - گفتیم کارگر بعنوان یکی از احاد هستی اجتماعی است. یعنی از مسائل عمومی اجتماعی متاثر شده و به نوبه‌ی خود بر آن تاثیر میگذارد. به گفته‌ی صد بار تکرار شده: طبقه‌ی کارگر را یوارچیسن از بقیه‌ی اجتماع جدا نمیکند. دیدی که این مسئله‌ی اساسی را که گاه حدت - نه عشق - آن در دوره‌های خاص از مسائل اقتصادی نیز فراتر میبرد در نظر نگیرد يك انحراف اكونوميستی و تردیونیستی است. در ایران ایمن انحراف در روشک علنی و مخفی وجود داشته است. شکل علنی آن در وجود مجموعه‌هایی بود که صرفاً "محصراً" در طبقه‌ی کارگر فعالیت میکردند (و مدعی بودند که کلیه‌ی اعضایشان کارگرند) و هیچ مسئله‌ی اجتماعی برایشان آن اهمیت نداشت که سر از لاک خود بیرون آورند و ظاهر قضایا پیدا کنند که آنها آنقدر در همان لاک ماندند که نامرعی شدند. اما مشکل مخفی این انحراف در مجموعه‌هایی است که با آنکه لفظاً "به تاثیر جوامع اجتماعی بر طبقه‌ی کارگران عا ن دارند، در عمل، هر اقدامی را در جهت تغییر این جویبه‌ی و حتی انحرافی تصور میکنند. و این یکی از شدیدترین و شایع‌ترین عوارض جنبش چپ ایران بوده است.

خوانندگان به یاد دارند که مسئله‌ی ارجحیت وجود امکانات فعالیت در موکراتیک در مقابل جو خفقان و سرکوب به چه شدت وحدتی از طرف "چپ" مانفی میشد و هرگونه تاکید و بر ضرورت این مسئله همخوانی بالیبرالها نام میگرفت. هیچ مسئله‌ای به اندازهی سلسله مقالات متعددی که مادر این زمینه نوشتیم مورد جدل و اعتراض قرار نگرفت و اکنون که به نظر میرسد واقعیت‌های سخت و خشن رفقای چپ را بدرک این مسئله وارد کرده است، طبیعتاً ما بیش از هر مجموعه‌ای از این مسئله خرسندیم جز آنکه میترسیم این گام به پیش چون از نظر تئوریک کاملاً "هضم نشده است"، بازمانند مثال انقلاب سوسیالیستی، خود موجبی شود برای نوع دیگر انحراف.

بنابراین تا انحراف جدید خود نمائی نکرده است باید بر این مسئله تاکید کرد و در تحکیم این دستاورد کوشید. معنای عملی این مسئله این است که کار جهت در موکراتیزه کردن جوامعه نیز از مسائل اساسی و اصولی جنبش چپ است. کار در طبقه‌ی کارگر و کوشش جهت ایجاد و حفظ و گسترش پیوند نه تنها در یک جو در موکراتیک بهتر و سریعتر میتواند انجام گیرد بلکه اساساً "نحوه‌ی آموزش و درک و آگاهی طبقه‌ی کارگر در چنین جوی با کیفیت بهتری انجام میگردد. و علاوه بر اینها وجود آزادیهایی در موکراتیک صرفاً از این نظر مطلوب نیست که امر طبقه‌ی کارگر به تریه پیش میبرد، بلکه از این زاویه نیز مطرح است که اساساً شرایطی انسانی تراست. و کارگر قبل از آنکه کارگر باشد انسان است. انسان کارگر. و تکیه بر این مسئله از آنجا ضرورت دارد که نشان دهد آزادیه‌ی وسیله نیست، خود یکی از اهداف اساسی است. و اینجاست که تفاوت درک کمونیست با استالینیست‌ها از انسان روشن میشود. اگر مسئله باین محدود میشد که وجود آزادی فقط از آن جهت مورد نظر باشد که امر

قدرت یابی طبقه‌ی کارگر را تسهیل کند، مفهوم مخالف آن این می‌شود - و این بود - که به مجرد گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگران ضرورت خود را نفی می‌کرد و چنان می‌شد که در دوران استالین دیدیم. و چنان می‌شد که تربیت یافتگان این مکتب با هرگونه ندای آزاد یخواهی باشک و تردید و ترس - وجه بسا مخالفت و حمله - مقابله می‌کردند.

ما در گذشته در زمینه‌ی اساسی ترین اهداف انسانی کمونیست‌ها - آزادی و عدالت اجتماعی - سخن گفته‌ایم. این دو هدف را غیر قابل تجزیه دانسته‌ایم و تاکید کردیم که زندگی در شرایطی که فقط یکی از این دو مورد نظر باشد یک زندگی حیوانی و دون شائن هراسان - و بویژه طبقه‌ی کارگر - است. ما آزاد یخواهیم چون کمونیست هستیم و نه اینکه چون آزادی می‌تواند ما را به قدرت برساند طرفدار آنیم!

در همین جا باید برد و مطلب تاکید کنیم تا تصویری پیش نیاید و در عشق به آزادی عنان اختیار از کف ریسوده نشود!

۱ - فراموش نشود که ما کمونیست آزاد یخواهیم. درک ما از آزادی با درک سرمایه‌دارانه‌ی مسئله تفاوت‌های اساسی دارد، و تشابه‌های معین (امید داریم قبل از اینکه استالینیست‌ها بگویند "نگفیم این حرف‌ها بوی لیبرالیسم میدهد" قدری تأمل کنند و دستور بعد را هم بخوانند) سرمایه‌داری آزادی را بعنوان وسیله‌ای می‌خواهد برای ایجاد امکان و گسترش استثمار، آزادی در چپاول، آزادی بعنوان یک وسیله. بنا بر این در هر لحظه و در هر مکان که این امر مصالحش نباشد در سرکوب و کشتار و ایجاد جو خفقان لحظه‌ای درنگ نمی‌کند. تاریخ چند صد ساله‌ی سرمایه‌داری بهترین گواه این مدعاست. اما تا زمانی که این امر بعنوان وسیله مورد نظرش است، دم از آزادی بیان، مسکن، اجتماعات (بعنوان نوعی بیان) و غیره می‌زند. اینها ظاهراً "وجوه تشابه است ولی ما آنرا بعنوان خواست بورژوازی بلکه بعنوان خواست بشریتی که علیه خفقان فتوای به پاخواست قبول داریم و برایش مبارزه می‌کنیم. آزادی در مفهوم کمونیستی نفسی آزادی بورژوائی است و نه رد آن. نفسی آن است به معنای تکامل و اعتلای آن و از میان برداشتن قیودی که سرمایه‌داری برای امکان ادامه‌ی استثمار بر آن می‌بندد. اگر بورژوازی می‌گوید مدافع آزادی بیان هستیم ما می‌گوئیم ما مدافع آزادی بیانی هستیم کسه در شرایط مساوی ایجاد شود نه اینکه همه‌ی وسایل و امکانات در دست تو باشد و تو اجازه دهی که اگر کارگران هم حرفی دارند مانعی ندارد که گاهی آنرا در حدودی که تو می‌خواهی بزنند. و ما مطمئن هستیم که تو نخواهی گذاشت. با اینهمه از ما نخواهی شنید که با آزادی بیان مخالف باشیم. کسی از آزادی بیان می‌ترسد که چیزی برای مخفی کردن داشته باشد. که بخواد بچاپد، که بخواد اقلیتی در قدرت باشد.....

بدین ترتیب و با این درک نمیتوان با استناد به این امر که بخشی از بورژوازی در شرایط ویژه طرفدار آزادی است عنان اختیار را از دست داد و حدود و ضرور و مرز بندی کمونیستی را فراموش کرد و نیز نمیتوان با استناد باین امر که ما آزادی بورژوائی را رد می‌کنیم (که نمی‌کنیم بلکه نفی می‌کنیم) به تفاوت موضع (و نه ماهیت) میان جناح‌های مختلف بورژوازی مطلقاً بی اعتنا ماند و آنرا در محاسبات سیاسی مورد نظر قرار نداد و یا از ترس (خویش‌نخویش) هر حرکتی را پیشاپیس محکوم کرد و مانند حزب توده برای بسته شدن روزنامه‌ی آیندگان جشن گرفت و پای کوبی کرد. (۲۱)

(۲۱) تذکراتی چند در این زمینه مفید است: آزادی یک مفهوم است. آنچه آن مقدار آزادی که مورد نظر بورژوازی است و خود یک نظم است، دموکراسی نامیده می‌شود. اگر بورژوازی مفهوم آزادی را ضرورتاً "اختیار فوریه" می‌داند و وحد اکثر آنچه را که آنهم در شرایط مساعد برای خودش وعده میدهد، دموکراسی است (نه آزادی)، نفسی کمونیستی - و نه همانطور که گفته شد در مکانیکی - آن. ارتقاء نظم مورد طلب بورژوازی به حد مفهوم موم واقعی. یعنی زدودن پیرایه‌ها و عناصر محدود کننده‌ی آنست. شاید بتوان مسئله را باین صورت بیان کرد که آزادی هدف است. دموکراسی وسیله‌ای (از میان وسائل متعدد) برای رسیدن بان، بنا بر این واضح است که اگر برای کسی دموکراسی هدف شود یک مفهوم کمونیستی را در حد یک نظم بورژوائی تقلیل داده است و عملاً در خدمت بورژوازی قرار گرفته است. بسیاری از کمونیست‌های "اروپائی" (اورو کمونیست‌ها) و معاد لنین وطنی آنها عملاً "از این رده اند. آزادی در سوسیالیسم متحقق میشود. از دموکراسی بعنوان وسیله‌ای در مبارزه‌ی بی وقفه برای رسیدن به آن میتوان سود جست. این تفاوت دموکراسی و آزادی است. آزادی از گلبه‌ی ستمهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی. پیوند آزادانه انسانها بعنوان پیش شرط گشایش استعدادها و خروج از پیش تاریخ انسانی ●

۲- بارها گفته ایم که به نظر ما در کشورهای سرمایه داری مانند ایران امکان استقرار و پایداری شدن دموکراسی تحت حکومت سرمایه داری وجود ندارد، ولی باز تکرار کرده ایم که اولاً "این امر مانع از آن نیست که در شرایط خاص امکانات دموکراتیک فراهم شود". این امکانات با آنکه موقتی و غیرنهادی هستند ولی بهر حال بودن نشان بهتر از نبودن نشان است. بهتر است باشند تا آنکه نباشند.

و ثانیاً "اعتقاد به عدم امکان استقرار دموکراسی نه تنها مانع از فعالیت و مبارزه ی کمونیست ها برای آن نیست بلکه آنرا تشدید نیز میکند. و اینجاست که پای مکانیست های لنگد و قطعاً "تعجب میکنند که چرا انسان باید دنبال چیزی برود که ممکن نیست! ما در جواب یکی آسان و دیگری مشکل تر برای این مسئله داریم. جواب آسان این است که دموکراسی نهادی میسر نیست، دموکراسی موقتی و ناقص ناشی از تضادهای موجود اجتماعی که میسر است، پس لااقل دنبال آن بروید. ولی جواب اصلی ما چیز دیگری است. چون ما دموکراسی نهادی میخواهیم و چون این امر با سلطه ی سرمایه داری میسر نیست، مبارزه ی ما برای دموکراسی نهادی بخشی از مبارزه ی انسان برای سرنگونی سلطه ی سرمایه داری خواهد بود. مسئله این نیست که کشور ایران یا مردم ایران لعنت شده هستند و خداوند آزادی را بر آنان حرام کرده است، مسئله این است که ویژگی های سرمایه داری ایران بعنوان یک کشور پیرامونی حصول باین مقصد را نامیسر ساخته است و بنابراین بجای استغاثه به درگاه پروردگار برای حلال کردن حرام باید کوشید. حامل این ویژگی ها یعنی سرمایه داری را از میان برداشت. مگر نمی گوئید جن از اسم الله می ترسد؟ مگر نمی گوئیم سرمایه داری آزادی واقعی نمیخواهد؟ مگر نمیخواهیم با سرمایه داری مبارزه کنیم؟ پس باید دائماً "آن چیزی را بخواهیم که اون میخواهد، آزادی را، آزادی را."

جمع بندی

بدین ترتیب وظیفه ی کمونیست ها و بطور کلی جنبش چپ در این دوران به دو بخش مستقل ولی مرتبط با هم و در اصل یگانه تقسیم میشود:

۱- کار در طبقه ی کارگر.

۲- کار در جهت ایجاد شرایط دموکراتیک.

اینها، این دو وظیفه در عین استقلال جدا شدنی نیستند. یعنی کار کمونیست ها در میان کارگران با کار فی المثل بشردوستان و کشیش ها فرق دارد. کار کمونیستی است. کار بشردوستانه تا سبیس کلاس های سواد آموزی را رد نمیکند. چون کمونیست ها بشردوستان نیستند. آنرا نفی میکنند، رفع میکنند، اعتلاء میدهند، کمونیستی میکنند، و نیز از جانب دیگر مبارزه برای دموکراسی نیز با مبارزه ی بورژوازی فرق دارد. مبارزه ی بورژوازی (ونه الزاما "بورژوازی) را رد نمیکند، نفی میکنند، ارتقاء میدهند.

ما بخصوص در کشورهای سرمایه داری پیرامون به امر تفکیک مبارزات بورژوازی از بورژوازی اهمیت میدهیم. تاکید بر کشورهای پیرامون از آنروست که در کشورهای مترویل دست بورژوازی تا اندازه ای زیادی باز شد و حکومت کمونیستی است که بخواهد همراه سرمایه داران آن سامان انقلاب دموکراتیک ملی کند. در کشور ما چنین نیست و چنانکه میدانیم هنوز بخشی از چپ در این پندار است. ما در اینجا وارد این بحث نمیشویم ولی به رفقای دیرباز "قول میدهیم که در اینجا نیز آسمان همان رنگ است. و بهتر است بورژوازی را کلاً "راحت بگذاریم! اما طبقاً "کارگاه اشتغال بورژوازی" به معنای رد مبارزاتی که بخشی از خرده بورژوازی و نیز طبقه ی کارگر روبرو میباشند مفاهیم بورژوائی میکند - و از این جمله است مبارزات دموکراتیک آنها - نیست. هنگامیکه یک خرده بورژوازی مینای درك خویش - که درکی بورژوازی است - از خفقان شکوه میکند، با آن مبارزه میکند، برای کسب آزادی های دموکراتیک تقاضا میکند، کمونیست ها در مراحل و تا حدودی میتوانند، و گاه باید، با او همکام شوند. بهمین دلیل ما مثلاً "مسئله ی همکاری کمونیست ها با سازمان مجاهدین را هیچگاه رد نکردیم. ما آنرا تحت شرایطی که مهمترین آن اتحاد جنبش چپ، روشن شدن خطوط صف مستقل آن است، مطرح میدانیم. این امر که امروزه نه این پیش شرط وجود دارد و نه آنکه راست روی های مجاهدین این امکان را بطور واقعی ایجاد کرده است از اهمیت تئوریک ضرورت ائتلاف چپ و خرده بورژوازی تحت شرایط ویژه نمیگاهد.

آنچه در صفحات پیش بیان شد، استنتاجاتی است که ما بر مبنای تجارب خود و با مشاهده‌ی فعالیت‌های بخش‌های دیگر چپ داشته‌ایم. آنچه ما را در بیان این مسائل استوار می‌کند اینست که بدون خود ستانی معتقدیم که تجارب انقلاب بسیاری از آنچه را که ما سال‌های گفتم تأیید میکند. و آنچه ما را محتاط میکند - باز بدون تظاهر به فروتنی - این است که میدانیم ما بخش بسیار کوچکی از جنبش چپ هستیم و همه‌ی تجارب را در اختیار نداریم. با این همه معتقدیم و ایمان داریم که مجموعه‌ی مایعنی جنبش چپ ایران، با همه‌ی اشکالاتی که داریم قادر به این هستیم که تجارب خود را جمع‌بندی کنیم. در میان خود دیالوگ واقعی بوجود آوریم. این دیالوگ است که میتواند بحث را از حد کلی ضرورت کار در طبقه‌ی کارگر و کار موقتیک و از حد بیان پاره‌ای از اشکالات تئوریک و عملی کار گذشته (که در صفحات پیش به آنها اشاره شد) فراتر برده و رهنمودهای بسیار مشخص - یعنی چیزی که اکنون از عهد ه‌ی هر یک از سازمانها به تنهایی خارج است - بدست دهد. در حد و کلی ماندن در درادمان نخواهد کرد. اساساً وارد جزئیات شدن به خیال بافی و خود را جانشین جنبش کردن خواهد انجامید. تنها راه جمع‌بندی اشتراکی تجارب اشتراکی گذشته است و راه آن ایجاد دیالوگ واقعی و واقع بینانه در سطح جنبش چپ است. اگر جمع‌آحاد ما جنبش چپ را بوجود می‌آورد جمع تجارب آحاد ما است که تجارب جنبش چپ را بدست میدهد. با این جمع‌بندی که بدون حب و بغضها، بدون ترس با ایمان به این امر که آینده از آن ما است انجام میگیرد، قادر خواهیم بود که از پرشگاه جدیدی شروع کنیم. به یاد آوریم گذشته‌ها را و هر بار از صفر شروع کردیم، به پیرامون خود نظر افکیم. وضع ما رفقا خوب نیست. در یک مرحله شکست خوردیم. اما آحاد پیروزی در ما هست. باید آنها را جمع کنیم و با زهنگام اوج مبارزات توده‌ای غافلگیر نشویم، و باز نگوئیم که انقلاب را از ما زدیدند، برد زحرجی نیست، بر ما هست.

ن. نکسا

توضیح

توضیح چند نکته درباره متن تکثیرشده‌ی شماره اول، دوره سوم (دیماه ۱۳۶۱) رهائی در خارج از کشور، ضروری است:

۱- چاپهای اول رهائی شماره یک در قطع رقعی ۷۷ صفحه و رهائی شماره ۲ در قطع رقعی ۸۸ صفحه انجام یافته است. مادر باز تکثیر شماره های فوق بعلت صرفجویی در هزینه چاپ و بست آنها را در قطع فعلی منتشر کرده ایم.

۲- در زیر نویس صفحه ۸ متن تکثیر شده در خارج توضیح داده بودیم که "بعلت دشواریهای تکثیر سی، برخی از جمله ها ناخوانايند که ما آنها را، ((. . .)) مشخص کرده ایم. " و در همانجا اظهار امیدواری کرده بودیم که این نقایص در آینده مرتفع شود.

این نقایص در مقاله "در انتظار يك معجزه اقتصادی" سه مورد بود که در همان صفحه ۸ متن مذکور با علامت ((. . .)) مشخص شده بودند: مضافاً "مقاله" جنگ در رژیم حاکم برایان و عراق" (در متنی که بدست ما رسیده بود)، نیز در بخش پایانی آن چند صفحه کم داشت.

علیرغم کوششی که بعمل آمده، متأسفانه بهنگام تکثیر شماره ۲ رهائی قادر به رفع آن نقایص نشده ایم و امید داریم اینکار یا بهنگام تکثیر رهائی ۳ و یا در تجدید چاپ رهائی انجام گیرد.

۳- با وجود تلاشهایی که در تاپ مجدد متن ارسالی رفقای داخل انجام شده بود، بهمان دلیل دشواریهای تکثیری، اغلاط بسیاری در متن تکثیر شده شماره اول رهائی وجود داشت (و بخشهایی از مقاله "جنگ در رژیم . . ." که در دو شماره فروردین ماه ۶۲ نشریه "ایران شهر" انتشار یافت نیز طبعاً نمیتوانست از این اغلاط بی نصیب باشد). در زیر مهمترین آنها را نقل میکنیم و با پوزش از خوانندگان رهائی میخواهیم که در تصحیح آنها همت گمارند.

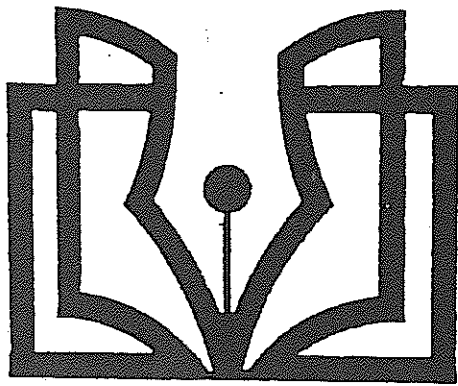
صفحه	سطر	غلط	درست
۵	۲۱	۳۵۷ این	۱۳۵۸ این
۵	۳۳	اجرای	عدم اجرای
۶	۷	درآمد ملی، واقعی نیست.	درآمد ملی واقعی، وجود ندارد.
۷	سطر ماقبل آخر	حاله	چالسه
۸	۱۷	به به بار	بیمار
۱۶	۴	ویران گرانه	ویران گرانه و
۱۶	۱۳	جواب	جواب کم و بیش
۱۷	۱۱	منتهی	البته
۱۹	۱۶	روابط ما	روابط با
۱۹	۱۶	صهیونیستی	صهیونیستی را
۱۹	۲۳	می گوئیم	می کوشیم
۲۰	سطر آخر	نداریم.	نداریم ()
۲۳	۱۲	در کشور	در کشور
۲۳	۱۸	راست ترین	راحت ترین
۲۴	۷	آمریکا	آمریکابه
۲۴	۱۶	اعلامیه	يك اعلامیه
۲۴	۱۹	و جنگ	و این جنگ

صفحه	سطر	غلط	درست
۲۴	۲۵	باشید .	باشید
۲۴	۲۵	نفست	نفث در منطقه
۲۵	۱	حساس و،	حساس در ایران و،
۲۵	۳۵	(۵۷/۱۲/۱۰) (۵۷/۱۲/۱۰) (۵۷/۱۲/۱۰)	
۲۹	۳۷	عارین یاسر	عمارین یاسر
۲۹	۳۷		در پایان نقل قول، نام روزنامه و تاریخ انتشار آن تایپ نشده است که متأسفانه تصحیح آن فعلاً مقدور نیست .
۳۶	۱۷	واقعیت	واقعیت های
۳۶	۱۸	منطقاً	مطلقاً
۳۶	۲۲	قرارداد انگلیس - الجزائر	قرارداد ایران و آمریکا در الجزائر
۳۷	۲۵	بالفطره	پلیید

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا

سازمان وحدت کمونیستی

برای پیش برد برنامه های مبارزاتی خود
به کمک مالی نیاز دارد. کمک های خود
را از هر راهی که می توانید، به ما برسانید.



منتشر کرده ایم

۱۱۱۱۱۱۱۱

از سازمان وحدت کمونیستی

- استالینیم (تبادل نظر با سچفخا ، دفتر دوم)
- اندیشه " مائوتسه دون و سیاست خارجی چین (تبادل نظر با سچفخا ، دفتر سوم)
- چه نباید کرد ؟ نقدی بر گذشته و رهنمودی برای آینده
- "رهائی شوریک" ، شماره های ۱، ۲، ۳ و ۴
- آنتی دورینگ (دفتر اول)
- در تدارك انقلاب سوسیالیستی
- انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی
- مکاتبات مارکس و انگلس درباره " ماتریالیسم تاریخی

- مارکسیسم و حزب ، نوشته " جان مالینکس (در باره " نظرات مارکس ، لینن ، روزالوکزامبورگ ، تروتسکی ، و گرامشی در مورد سازماندهی)
- تروتسکیسم ، سقط دیالکتیک لیننی
- قصاص و مقررات آن
- کارل مارکس ، درباره " جنگ مبارزات طبقاتی در السالوادور
- کارل مارکس ، فرامیون های ماقبل سرمایه داری (فصلی از " گروندریسه ")
- ریازائف ، مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و مرد ریگ انگلس

- سالاما ، والیه ، مدخلی بر اقتصاد سیاسی
- نقدی بر تتر " راه رشد غیر سرمایه داری "
- بحثی پیرامون تئوری انقلاب ، نقدی بر نظرات سازمان رزمندگان

- از هواداران سازمان وحدت کمونیستی در ایران
- نقدی بر " درباره " تضاد " اثر مائوتسه دون
- پل سوئیزی ، نقدی بر " مبارزه " طبقاتی در شوروی " از شارل بیتلهایم
- سیاست حزب توده ، قبل از انقلاب ، بعد از انقلاب
- درباره " شوراهای
- انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت

گزیده ئی از مقاله های " رهائی "

- فدائیان اسلام ، مشروعه طلبی
- نقدی بر نظرات سازمان پیکار
- نقدی بر نظرات سازمان راه کارگر
- نقدی بر نظرات سچفخا
- نقدی بر نظرات " شورای متحد چپ "
- درباره " سازمان انقلابی "
- درباره " سازمان مجاهدین خلق ایران
- برخوردی به قطعنامه های کنکره " دوم کوه له

از دیگران

- روی مد و دف ، درد ادگاه تاریخ (حقایق درباره " دوران حاکمیت استالین)
- احمد شاطو ، کاشفان فروتن شوکران

آنچه ما را در بیان این مسائل استوار میکند این است که بدون خود ستائی معتقدیم که تجارب انقلاب بسیاری از آنچه را که ما سالهامی گفتیم تأیید میکند. و آنچه ما را محتاط میکند - باز بدون تظاهر به فروتنی - این است که میدانیم ما بخش بسیار کوچکی از جنبش چپ هستیم و همه ی تجارب را در اختیار نداریم. با اینهمه معتقدیم و ایمان داریم که مجموعه ی ما یعنی جنبش چپ ایران، با همه ی اشکالاتی که داریم قادر به این هستیم که تجارب خود را جمع بندی کنیم. در میان خود د یالوگ واقعی بوجود آوریم. این د یالوگ است که میتواند بحث را از حد کلی ضرورت کار در طبقه ی کارگر و کار دموکراتیک و از حد بیان پارهای از اشکالات تئوریک و عملی کار گذشته فراتر برده و رهنمود - های بسیار مشخص - یعنی چیزی که اکنون از عهد های هر یک از سازمانها به تنهایی خارج است - بدست دهد. در حدود کلی ماندن در درادمان نخواهد کرد. راساً وارد جزئیات شدن به خیال بافی و خود را جانشین جنبش کردن خواهد انجامید. تنه ا راه جمع بندی اشتراکی تجارب اشتراکی گذشته است و راه آن ایجاد د یالوگ واقعی و واقع بینانه در سطح جنبش چپ است. اگر جمع آحاد ما جنبش چپ را بوجود می آورد جمع تجارب آحاد ما است که تجارب جنبش چپ را بدست میدهد. با این جمع بندی که بدون حب و بغضها، بدون ترس یا ایمان به این امر که آینده از آن ما است انجام میگیرد، قادر خواهیم بود که ازیرشگاه جدیدی شروع کنیم. به یاد آوریم گذشته ها را و هر بار از صفر شروع کرد نه ا را، به پیرامون خود نظرافکنیم. وضع ما رفقا خوب نیست. در یک مرحله شکست خورد ه ایم. اما آحاد پیروزی در ما هست. باید آنها را جمع کنیم و باز هنگام اوج مبارزات تو د های غافلگیر نشویم، و بازنگوئیم که انقلاب را از ما زدیدند، برد زد حرجی نیست، بر ما هست.

I.S.F.

BOX 88

172 23 SUNDBYBERG

SWEDEN

نشانی:

بها معادل ۲ مارک آلمان غربی

بازتکثیر از

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا